



پایه دهم

مای درس

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir

درس اول: ستایش

بیت ۱: به نام کردگار هفت افلاک
که پیدا کرد آدم از کفی خاک
آفرینش انسان از خاک: تلمیح به آفرینش انسان از خاک

بیت ۲: الهی فضل خود را یار ما کن
خواهان لطف و رحمت الهی
یار و کار: جناس ناهمسان / نظر کن: کنایه از توجه خاص کردن

بیت ۳: تویی رزاق هر پیدا و پنهان
خداوند، آفریننده و رزق و روزی دهنده همه مخلوقات است.
پیدا ≠ پنهان ≠ دانا و نادان = تضاد

بیت ۴: زهی گویا ز تو، کام و زبانم
همه چیز مخلوقات از آن خداست.
گویا کام (دهان) زبان: مراعات نظیر / آشکارا و نهان: تضاد

بیت ۵: چون در وقت بهار آبی پدیدار
خداوند محل ظهور همه زیبایی‌هاست.
پرده از رخسار برداشتن: کنایه از آشکار شدن / حقیقت: یعنی حقیقتاً

بیت ۶: فروغ رویت اندازی سوی خاک
زیبایی آفرینش از پرتو جمال خدایی است / روی و سوی: جناس

بیت ۷: گل از شوق تو خندان در بهار است
وجود عشق خداوندی در همه موجودات / گل خندان: تشخیص = استعاره

یقین دانم که بی شک، جان جانی

بیت ۸: هر آن وصفی که گویم بیش از آنی
خداوند وصف ناپذیر است (عاجز بودن در توصیف خدا)
جان - آن: جناس / تکرار: جان

تو دانی و تو دانی، آن چه خواهی

بیت ۹: نمی دانم، نمی دانم، الهی
ناگاهی ما، و اینکه خداوند بر همه امور آگاه است.
تکرار / تضاد / واج آرایبی

لغات درس:

- | | |
|--------------------------|-------------------------------|
| ۱. کردگار: آفریننده | ۲. پیدا کرد: به وجود آورد |
| ۳. خلاق: آفریننده (خدا) | ۴. گویا: سخن گو - ناطق |
| ۵. پدیدار آیی: آشکار شوی | ۶. عجایب (جمع عجیب): شگفت آور |
| ۷. جان جان: ذات و حقیقت | |

املاي درس:

- | | | | |
|----------|---------|--------|---------|
| ۱. رزاق | ۲. خلاق | ۳. فضل | ۴. زهی |
| ۵. اظهار | ۶. فروغ | ۷. وصف | ۸. عطار |

لغات متن درس:

- | | |
|--|--|
| ۱. چهره نما: نشان دهنده چهره - در اینجا زلال - جلوه گر | ۲. دمیدن: روییدن - سر بر آوردن |
| ۳. بر: نزد - پهلو - کنار - آغوش | ۴. بن: زیر - عمق |
| ۵. همسری: برابری - یکسانی | ۶. بحر: دریا |
| ۷. سهمگین: ترسناک | ۸. زهر در: کنایه از هراس آمیز (مجاز از جرأت) |
| ۹. راست: قامت | ۱۰. قدم درکشد: کنایه از عقب نشینی کردن |
| ۱۱. هوش دار: مراقب باش | ۱۲. تفرج: سیر و تماشا |
| ۱۳. جادو: جادوگر - ساحر | ۱۴. حقارت: خواری |
| ۱۵. آبگیر: برکه: گودالی بزرگ | ۱۶. حزم: هوشیاری |
| ۱۷. صواب: مصلحت | ۱۸. غالب: غلبه کننده |
| ۱۹. مدهوش: سرگشته | ۲۰. فراز: بالا |
| ۲۱. شیب: سرازیری | ۲۲. حیران: سرگردان |

درس اول

۱. چشمه‌ای از زیر سنگی جدا شد در حالی که مغرور و غوغاکنان و سریع بود.

تشخیص / تیزپا: کنایه از باسرع / چشمه: نماد انسان مغرور

۲. سرعت در حرکت / تشبیه / صدف و هدف: جناس

۳. نشان غرور و تکبر

تاج سر بودن: کنایه از مایه افتخار / گلین و صحرا: تناسب / تشخیص

۴. خودستایی و تکبر / تشخیص / آغوش و سر: تناسب / بر و سر: جناس

۵. غرور و خودستایی (ادعای زیبایی)

ماه: نماد زیبایی / مو و رخ تناسب

۶ و ۷. خودستایی و غرور / تشخیص / سر به گریبان بردن: کنایه از پنهان شدن

در - بر - سر: جناس

۸. غرور و خودستایی: تشخیص

۹. تفاخر (فخرفروشی) / گل: نماد زیبایی

www.my-dars.ir

۱۰. خود بزرگ بینی / استفهام انکاری / پرده نیلوفری: استعاره از آسمان

۱۱. غرور و تکبر / تشخیص

۱۲ و ۱۳. نهایت شکوه و اُبَهِت / ترسناک بودن

دریا: نماد عظمت / زهره‌در: کنایه از بسیار ترسناک / دیده سیاه‌کردن: مایه حیرت و وحشت شدن

۱۴. چشمه دقیقاً مانند زلزله‌ای بود که به ساحل دریا تکیه داده بود. هیبت و شکوه
راست: دقیقاً

۱۵ و ۱۶. موقوف المعانی

معنا: تقابل بزرگی و کوچکی / بی‌ارزش و ناچیز داشتن
قدم درکشد: کنایه از عقب‌نشینی کند.

۱۷. مفهوم سکوت و دچار تحیر و سرگردان شدن

گوش: مجاز از انسان شونده

بیت: پشت دیوار آنچه گویی، هوشدار / تا نباشد در پس دیوار، گوش

معنا: با احتیاط حرف زدن

معادل ضرب‌المثل: دیوار موش دارد موش هم گوش دارد / گوش: مجاز از انسان

هوش و گوش: جناس ناهمسان / تکرار: دیوار

بیت: ما را سر باغ و بوستان نیست / هر جا که تویی تفرّج آن جاست

معنا: معشوقه را بر هر چیزی ترجیح دادن

سر: مجاز قصد / سر - هر: جناس ناهمسان

سرآید: کنایه از به اتمام رسد

ص ۱۶: یکی قطره باران ز ابری چکید / خجل شد چو پهنای دریا بدید

معنا: قطره نشان تواضع و فروتنی / قطره و باران: تضاد تناسب

باران و ابر: تناسب / تشخیص (قطره خجل شد)

بیت: که جایی دریاست من کیستم؟ / گر او هست حقاً که من نیستم

پیام: فروتنی و تواضع

کیستم و نیستم: جناس ناهمسان / هست و نیست: تضاد

بیت: چو خود را به چشم حقارت بدید / صدف در کنارش به جان پرورید
پیام: تواضع و فروتنی سبب بلندمرتبه‌گی است. / تشخیص
 به جان پروریدن: کنایه از با تمام وجود و از صمیم قلب پرورش دادن

بلندی از آن یافت کاو پست شد / در نیستی کوفت تا هست شد

پیام: فروتنی سبب سربلندی است.

بلندی و پست: تضاد / در نیستی کوفتن: کنایه غرور را کنار گذاشتن

هست و نیست: جناس ناهمسان

گنج حکمت:

۱. آن که حزم زیادت داشت و دستبرد زمانه جانی را دیده بود

پیام: تجربه و فواید آن

۲. غفلت کلام و فرجام کار غافلان چنین باشد: عواقب نادانی

پیام کلی درس: خود را بیازمایید قبل از آنکه آزموده شوید

املاي درس اول:

۱. رزاق / ۲. خلاق / ۳. زهی / ۴. فروغ / ۵. الهی‌نامه / ۶. عطار / ۷. غلغله‌زن / ۸. معرکه / ۹. پیرایه / ۱۰. نمط / ۱۱. یله / ۱۲. هنگامه

۱۳. ورطه / ۱۴. حقارت / ۱۵. صاحب‌دلان / ۱۶. اشتهاردی / ۱۷. تعلل / ۱۸. صورت (تصوّر) / ۱۹. مدهوش (دهشت)

درس دوم: مفاهیم

۱. مدام نیکی کن چه در ظاهر چه در باطن (خطّ اول) (تا توانی از نیکی کردن میاسا ...)

۲. دوری از تزویر و ریاکاری (خطّ دوم و سوم) (به زبان دیگر مگو و به دل دیگر مدار / گندم‌نمای جو فروش نباش)

۳. حسابرسی اعمال خود (به اعمال خود رسیدگی کنید قبل از آنکه به نامهٔ اعمال شما رسیدگی شود)
خطّ سوم و چهارم: اندر همه کاری داد از خویشتن بده ...
(به نامهٔ اعمال شما رسیدگی شود): حاسبوا قبل آن تحاسبوا

۴. اگر غم و شادیت بود ... پیدا مکن: غم را به اهل دل آن باید گفت

۵. که هر نیک و بد ... فعل کودکان باشد

معنا: حفظ ظاهر، خویشتنداری

۶. بدان کوش که به هر محالی ... از جای نشوند

پیام: ثبات رأی و استواری

۷. به وقت نومیدی امیدوارتر باش ... در نومیدی

امیدوار بودن در هنگام روی آوردن نومیدی

۸. رنج هیچ کس ضایع مکن ... قرابت خویش را

معنا: قدرشناسی زحمات دیگران بودن

۹. پیران قبیلهٔ خویش را حرمت دار ... بتوانی دید

پیام: دیدن عیوب بزرگان در کنار محاسن ایشان

۱۰. و اگر از بیگانه نایمن شوی ... ایمن گردان

معنا: دوراندیشی در مقابله با بیگانگان

۱۱. از آموختن ننگ مدار تا از ننگ رسته باشی

پیام: علم آموزی سبب افتخار است.

قلمرو زبانی درس دوم:

کتابی که در او داد سخن آرایبی توان داد ابداع کنم

معنا: نهایت زیبایی و آراستگی را در کتاب به کار بردن

داد داد: جناس همسان

عشق شوری در نهاد ما نهاد جان ما در بوته سودا نهاد

معنا: تأثیر به سزای عشق / نهاد (درون) نهاد (فعل): جناس همسان

قلمروی فکری:

شاد و بی غم بزی که شادی و غم / زود آیند و زود می گذرند

پیام: زودگذر بودن خوشی و ناخوشی

حاسبوا قبل آن تُحاسبوا: به حساب خود برسید پیش از آنکه به حساب شما رسیدگی شود

هم امروز از پشت بارت بیفکن / میفکن به فردا مر این داوری را

www.my-dars.ir

لغات درس:

- | | |
|--------------------------|--------------------------------|
| ۱. میاسا: آسوده نباش | ۲. نمای: نشان بده |
| ۳. داد دادن: اجرای عمل | ۴. داور: قاضی |
| ۵. نهاد: خوی - خصلت | ۶. بنگردی: متغیر و دگرگون نشوی |
| ۷. از جای شدن: متغیر شدن | ۸. به سزا: شایسته |
| ۹. هنر: فضیلت - نیکی | ۱۰. رستن: رها شدن |

- | | |
|------------------------|----------------------------|
| ۱۱. قابوس: مرد نیکوروی | ۱۲. سعد: خجسته |
| ۱۳. بدایع: نوآوری‌ها | ۱۴. بزی: زیستن |
| ۱۵. حُسام: شمشیر | ۱۶. بروبر: با دقت - چیره |
| ۱۷. تل: تپه - پشته | ۱۸. رعشه: لرزیدن |
| ۱۹. سراسیمه: مضطرب | ۲۰. تصرف: دست در کاری بردن |
| ۲۱. خشت: آجر خام | ۲۲. تلخیص: خلاصه |

املاي درس دوم:

- | | |
|---------------------------|--------------------|
| ۱. مستغنی | ۲. ضایع |
| ۳. مولع | ۴. رسته |
| ۵. قابوس | ۶. عنصر المعالی |
| ۷. برآقی | ۸. بغض |
| ۹. رعشه | ۱۰. سرکیسه |
| ۱۱. هق‌هق | ۱۲. عمله‌ها |
| ۱۳. جرئت (جرات) | ۱۴. غریبه |
| ۱۵. قراین (قرینه - تقارن) | ۱۶. مُحال (احاله) |
| ۱۷. قرابت | ۱۸. حُرمت (احترام) |
| ۱۹. ابداع (مبدع) | ۲۰. سعدالدین |
| ۲۱. ابن حُسام | ۲۲. فاش کردن |
| ۲۳. اصرار (یا اسرار) | ۲۴. رعشه (ارتعاش) |
| ۲۵. هق‌هق گریه | ۲۶. تصرف |
| ۲۷. تلخیص | ۲۸. غُصّه |

درس سوم

درختان را دوست دارم که به احترام تو قیام کرده‌اند / و آب را / که مهر ما در توست

پیام: عظمت امام حسین (ع) (که به شکل حُسن تعلیل بیان کرده است).

درختان قیام کرده‌اند: تشخیص - استعاره / حُسن تعلیل: اینکه درختان اگر عمود ایستاده‌اند به احترام امام حسین (ع) است.

تلمیح: مهریه حضرت فاطمه زهرا (س) کوزه‌ای آب بوده است.

خون تو شرف را سرخ‌گون کرده است.

معنا: شهادت امام حسین (ع) به شرافت اعتبار بخشیده است.

خون مجاز از شهادت / سرخ‌گون کرده است: کنایه از اعتبار و آبرو بخشیده است.

سرخ شدن شرف: حس‌آمیزی

شفق آینه‌دار نجابت / و فلق، محرابی که تو در آن نماز صبح شهادت گزارده‌ای

پیام: عظمت و بزرگی امام حسین (ع)

اینکه سرخی آفتاب در غروب بیانگر نجابت توست و سرخی قبل از طلوع خورشید همانند محرابی است که نماز صبح شهادت را در

آن خوانده‌ای

شفق مانند آینه‌دار / فلق مانند محرابی: تشبیه / شفق آینه‌دار: تشخیص

استعاره / شفق و فلق - نماز و محراب - فلق و صبح: مراعات نظیر

در فکر آن گودالم که خون تو را مکیده است / هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم

در حضيض هم می‌توان عزیز بود / از گودال بپرس

پیام: بزرگی امام حسین (ع) و شهادت او که نهایت اعتبار و عظمت است

هیچ گودالی چنین رفیع: تناقض / از گودال بپرس: تشخیص - استعاره / رفیع و حضيض: تضاد / تلمیح: شرف امکان بالمکین

(ارزش و اعتبار یک مکان به آن است که چه کسی در آنجا واقع شده است.)

شمشیری که بر گلوی تو آمد / هر چیز و همه چیز را در کاینات / به دو پاره کرد / هر چه در سوی تو حسینی شد / دیگر سوی یزیدی

پیام: شهادت امام حسین (ع) نشان شناخت حق از باطل است.

حسینی یزیدی: تلمیح - تضاد / حسینی شدن: کنایه از حق و حقیقت شدن

یزیدی شدن: کنایه از باطل و ناحق شدن

آه ای مرگ تو معیار / مرگت چنان زندگی را به سُخره گرفت و آن را بی قدر کرد / که مردن چنان غبطه بزرگ زندگانی شد

پیام: شهادت امام حسین (ع) بر زندگی برتری دارد (مقام ارزشمند امام حسین (ع))

معادل: زین پیش دلاورا کسی تو چون شگفت / حیثیت مرگ را به بازی نگرفت

مرگ به سُخره گرفت: تشخیص = استعاره / مرگ و زندگی - مردن و زندگانی: تضاد

خونت با خون هایت حقیقت در یک تراز استناد / و عزمَت ضامن، دوام جهان شد / که جهان با دروغ می باشد / و خون تو امضای راستی است.

پیام: شهادت امام حسین (ع) حقیقت را بیان کرد.

شهادت امام حسین (ع) تأییدکننده راستی و نفی دروغ است.

خون: مجاز از شهادت / خون مانند امضا: تشبیه / دروغ و راستی: تضاد / تشخیص

تو تنها تر از شجاعت در گوشه روشن وجدان تاریخ ایستاده ای / به پاسداری از حقیقت / و صداقت شیرین لبخند بر لبان اراده توست.

پیام: تمجید از حقیقت و راستی و اراده امام حسین (ع)

وجدان تاریخ: اضافه استعاری: تشخیص / تو مانند شجاعت و صداقت مانند لبخند

تشبیه / شیرین ترین لبخند: حس آمیزی

تو غریبانه اما با نهایت شهامت در گوشه ای از وجدان بیدار تاریخ ایستاده ای و از راستی مواظبت می کنی

چندان تناوری و بلند / که به هنگام تماشا کلاه از سر کودک عقل می افتد

پیام: عجز و ناتوانی عقل از درک مقام ارزشمند امام حسین (ع)

کودک عقل: اضافه تشبیهی / کلاه از سر عقل: تشخیص / کلاه از سر افتادن: کنایه از ناتوانی

بر تالابی از خون خویش در گذرگه تاریخ استاده‌ای / با جامی از فرهنگ / و بشریت رهگذار را می‌آشامانی هر کس را که تشنهٔ شهادت است

پیام: شهادت امام حسین (ع) آگاهی و شناخت شهادت را به همهٔ فرهنگ‌ها نشان داد
گذرگه تاریخ: اضافهٔ تشبیهی / تشنه بودن: کنایه از میل شدید به چیزی داشتن / خون و شهادت: تناسب

بیت: بید مجنون در تمام عمر، سر بالا نکرد / حاصل بی حاصلی نبود به جز شرمندگی
پیام: سرزنش بی حاصل و بی‌ثمر بودن
حُسن تعلیل: علت پایین بودن شاخه‌های بید مجنون، شرمندگی از بی‌حاصلی است
تناقض حاصل بی حاصلی / بید مجنون سر بالا نکرد: تشخیص استعاره / سر و در: جناس ناهمسان

چو سرو از راستی بر زد غلم را / ندید اندر جهان تاراج غم را
پیام: توصیه به راستگویی و پرهیز از دروغ
سرو: نماد راستی و آزادگی / سرو بر زد غلم را: تشخیص
شاعر به شکل حُسن تعلیل بیان کرده است که علت راستی سرو را در عدم گرفتاری در غم می‌داند
علم بر زدن: کنایه از مشهور شدن

هنگام سپیده‌دم خروس سحری / دانی ز چه روی کند نوحه‌گری؟
یعنی که نمودند در آینهٔ صبح / از عُمر شبی گذشت و تو بی‌خبری
پیام: سفارش به غنیمت شمردن عمر و عدم غفلت (گذران عمر)
شاعر به شکل حُسن تعلیل علت آواز خواندن خروس را در هشدار به گذر عمر می‌داند.
خروس نوحه‌گری می‌کند: تشخیص / آینهٔ صبح: اضافهٔ تشبیهی / صبح و شب: تضاد

و بذل مهجته لیستنقذ عبادک من الجهالة و خیرة الضلالة
معنا: امام حسین (ع) خویش را در راه تو داد تا بندگان را از نادانی و سرگردانی گمراهی نجات بخشد.
پیام: امام حسین (ع) با شهادتش، نجات‌دهنده از نادانی و گمراهی است.
www.mysid.ir

گنج حکمت

عامل شهری به خلیفه نبشت که دیوار شهر، خراب شده است آن را عمارت باید کردن شهر را از عدل دیوار کن و راهها از ظلم و خون پاک کن که حاجت نیست به گل و خشت و سنگ و گچ.
پیام: پیامد منفی ظلم و ستم و تشویق به عدل و داد

لغات درس سوم:

- | | |
|---|--|
| ۱. قیام: به پا خاستن | ۲. شفق: سرخی آفتاب پس از غروب |
| ۳. آینه‌دار: کسی که آینه را در مجلس عروسی پیش عروس نگه می‌دارد. | ۴. گزارده‌ای: به‌جا آورده‌ای |
| ۵. معیار: وسیله سنجش | ۶. غدر: مکر - خیانت |
| ۷. بی‌قدر: بی‌ارزش | ۸. خون‌بها: مبلغی که در ازای خون مقتول به بازماندگان می‌دهند (دیه) |
| ۹. تراز: برابری - تعادل | ۱۰. عرش: تخت - سریر - آسمان |
| ۱۱. عزم: قصد | ۱۱. ضامن: به عهده گرفتن |
| ۱۲. برزد: بالا برد | ۱۲. کفیل (تکفل): به عهده گرفتن |
| ۱۳. مکین: صاحب مکان | ۱۳. غلم: برافراشتن |
| ۱۴. نبشت: نوشت (صورت قدیم نوشتن) | ۱۴. ضلالت: گمراهی |
| ۱۵. مُلک: سرزمین - سلطنت | ۱۵. خوف: ترس |

املاي درس سوم:

- | | |
|-------------------------------------|---|
| ۱. مَهر | ۲. شفق |
| ۳. فلق | ۴. گزاردن / انجام کردن |
| ۶. حضيض | ۵. رفیع |
| ۸. سُخره | ۷. کاینات (کاینه) |
| ۱۰. تراز | ۹. غبطه |
| حزم: هوشیاری | ۱۱. عزم: قصد |
| ۱۲. ضامن | هضم: گوارش |
| ۱۴. عرش: آسمان | ۱۳. رهگذار |
| ۱۵. مهجت | ارش: واحد اندازه‌گیری |
| ۱۷. عمارت: آباد (امارت: فرمانروایی) | ۱۶. ضلالت |
| ۱۹. قدر: ارزش (غدر: خیانت) | ۱۸. غبطه |
| ۲۱. تناور | ۲۰. قصد (قاصد - مقصود - مقصد - مقاصد) |
| ۲۳. خواجه نظام‌الملک توسی | ۲۲. غلم (پرچم - بیرق) / الم: درد و رنج (آلام) |

درس پنجم

۱. هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد هم رونق زبان شما نیز بگذرد

پیام: مرگ شامل همه است / تلمیح به آیه: کلّ نفس ذائقة الموت

۲. وین بوم محنت از پی آن تا که کند خراب بر دولت آشیان شما نیز بگذرد

پیام: بدبختی و رنج شامل همه می شود.

بوم محنت: اضافه تشبیهی / بوم: بوف جغد

نماد نحسی و بدیمنی / محنت و دولت: تضاد

بوم محنت بر آشیان گذاشتن: کنایه از بین رفتن خوشبختی

۳. آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد

پیام: مرگ شامل همه است / آب اجل: اضافه تشبیهی / گلو - حلق - دهان: مراعات نظیر

مراعات نظیر / تلمیح به آیه: کلّ نفس ذائقة الموت / گلوگیر بودن: کنایه از همه را خفه می کند

۴. چون داد عادلان به جهان در بقا نکرد بیداد ظالمان شما نیز بگذرد

پیام: عدل و ظلم هیچ کدام ماندگار نیستند / داد و بیداد: تضاد / عادل و ظالم: تضاد

معادل: ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما بر قصر ستمکاران گویی چه رسد خذلان؟

۵. در مملکت چو غرش شیران گذشت و رفت این عوعو سگان شما نیز بگذرد

پیام: به اتمام رسیدن ظلم و ستم / شیران: استعاره از بزرگان / سگان: استعاره از افراد پست

شیر و سگ: تضاد و تناسب / غرش و عوعو: تضاد

۶. بادی که در زمانه بسی شمع ها بکشت هم بر چراغدان شما نیز بگذرد

پیام: مرگ شامل همه است (به اتمام رسیدن عمر) / باد و شمع: تضاد

شمع و چراغدان: تضاد و تناسب / باد: استعاره از مرگ و نابودی / شمع: استعاره از افراد بزرگ / چراغدان: افراد کم ارزش

تذکر: فعل «کشتن و مردن» اگر به وسایل نورانی نسبت داده شود به معنای خاموش شدن است

تلمیح به آیه: کلّ نفس ذائقة الموت

۷. زین کاروان سرای بسی کاروان گذشت ناچار کاروان شما نیز بگذرد

پیام: مرگ شامل همه است (به پایان رسیدن دوران خوش) / کاروانسرا: استعاره از دنیا
کاروان: استعاره از عمر / کاروانسرا و کاروان: تناسب

۸. ای مفتخر به طالع مسعود خویشتن تأثیر اختران شما نیز بگذرد

پیام: ناپایداری دوران خوش / تلمیح به حدیث: الدهر یومان یوم لک یوم علیک
طالع مسعود اختران: مراعات نظیر (تأثیر ستارگان در بخت و اقبال یا نحس و بدیمنی)

۹. بر تیر جورتان ز تحمل سپر کنم تا سختی کمان شما نیز بگذرد

پیام: مقاومت در مقابل ظلم و ستم (تأثیر مثبت صبر) / تیر جور: (اضافه تشبیهی)
تحمل به مانند سپر: تشبیه / سختی کمان بگذرد: کنایه از بی رحمی / تیر و سپر و کمان: تناسب

۱۰. ای تورمه سپرده به چوپان گرگ طبع این گرگی شبان شما نیز بگذرد

پیام: ناپایدار بودن ظلم و ستم / رَمه: استعاره از مردم / چوپان: استعاره از حاکم
شبان: استعاره از حاکم / گرگ طبع: کنایه از درنده خویی / رمه و گرگ: تضاد
چوپان گرگ طبع: تناقض / گرگ طبع: تشبیه

بیت قلمرو زبانی:

گفتم که نوش لعلت ما را به آرزو کشت گفتا تو بندگی کن کاو بنده پرور آید

پیام: تابع معشوقه بودن معشوقه عاشق را مورد عنایت قرار می دهد.

لعل استعاره از لب / لب بنده پرور آید: تشخیص = استعاره

www.my-dars.ir

هر که گیرد عنان مرکبش، آرز

بر در بخت بد فرود آید

پیام: پیروی از حرص و طمع سبب بدبختی می شود

معادل: هر آن کس که سر به جیب فناعت فرو نبرد / بگذار تا به چاه مدلت فرو رود

بر و بد - بر و در: جناس / آرز عنان بگیرد: تشخیص = استعاره / عنان گرفتن: کنایه از در اختیار گرفتن

همت بلند دار که نزد خدا و خلق باشد به قدر همت تو اعتبار تو

پیام: ارزش و اعتبار هر شخص بستگی به تلاش و همت او دارد

برکن ز بن این بنا که باید از ریشه بنای ظلم برکنند

پیام: دعوت به مبارزه و برکندن ظلم و ستم / بنای ظلم: اضافه تشبیهی بنا (در مصرع اول): استعاره از ظلم و ستم / از ریشه کنندن: کنایه از کامل نابود کردن

شعر خوانی (۷۲)

۱. علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را که به ماسوا فکندی همه سایه هما را

پیام: لطف علی (ع) شامل همه مخلوقات است / علی (ع) نشانه‌ای از خداست همای رحمت: اضافه تشبیهی / سایه افکنندن: کنایه از خوشبخت کردن / هما: نماد سعادت

۲. دل اگر خدا شناسی همه در رخ علی بین به علی شناختم من به خدا قسم خدا را

پیام: خداشناسی جز از طریق علی (ع) امکان پذیر نیست / دل: ای دل: تشخیص - مجاز دل و رخ: تناسب / رخ: مجاز از وجود علی (ع)

۳. برو ای گدای مسکین در خانه علی زن که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را

پیام: فضل و بخشش حضرت علی (ع) / نگین: مجاز از انگشتری / گدا - پادشاه: تضاد در خانه زدن: کنایه از متوسل شدن / تلمیح به آیه: انما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکاة و هم راکعون

۴. به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا؟

معنا: با دوستان مروت با دشمنان مدارا (جواب بدی را با نیکی دادن) / تلمیح به ضربت خوردن حضرت علی (ع) و مدارا کردن با قاتل خود / استفهام افکاری

۵. به جز از علی که آرد پسری ابوالعجایب که علم کند به عالم شهدای کربلا را؟

پیام: عظمت حضرت علی (ع) پدری که بزرگ‌ترین تربیت فرزند را انجام داد استفهام انکاری / علم و عالم: جناس ناهمسان / علم کردن: کنایه از مشهور کردن / تلمیح به شهادت امام حسین

۶. چو به دوست عهد بندد ز میان پاکبازان
چو علی که می تواند که به سر برد وفا را؟
پیام: وفاداری و تعهد / استفهام انکاری / به سر بردن: کنایه از به اتمام رساندن

۷. نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت
متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را

پیام: عاجز بودن در بیان حضرت علی (ع) / جوانمرد بودن / استفهام انکاری
تلمیح به حدیث: لافتی آلا علی و لاسیف آلا ذوالفقار / ملک لافتی: اضافه تشبیهی / لافتی: مجاز از لافتی آلا علی (جزء به کل)

املاي درس پنجم:

- | | |
|--------------------------------|--|
| ۱. محنت (مَحَن - امتحان) | ۲. اجل (هم‌ریشه با آجل): عَجَل |
| ۳. زوال (زایل) | ۴. غرَش |
| ۵. عوعو | ۶. لسان |
| ۷. طالع (طلوع - طلّیعه - مطلع) | ۸. طبع (سرشت) = مطبوع (خوشایند) ≠ تبع (تابع - متبوع): پیروی کردن |
| ۹. عنان | ۱۰. دهر |
| ۱۱. موت (اموات - میّت - ممات) | ۱۲. حیات |
| ۱۳. خذلان (مخدول) | ۱۴. ابوالعجایب |
| ۱۵. متغیر | |

لغات درس پنجم:

- | | |
|-------------------------------|---|
| ۱. بوم: جغد | ۲. اجل: مرگ |
| ۳. بیداد: ظلم | ۴. چراغدان: جای قرار دادن چراغ |
| ۵. طالع مسعود: تأثیر اختران | ۶. طبع: خو - سرشت |
| ۷. شبان: چوپان | ۸. فرغانی: اهل فرغانه از شهرهای ازبکستان |
| ۹. نوش: شیرین | ۱۰. عنان: افسار |
| ۱۱. آز: حرص | ۱۲. همت: عزم - اراده |
| ۱۳. دهر: روزگار | ۱۴. بارگه: درگاه - دربار |
| ۱۵. ابوالعجایب: صاحب شگفتی‌ها | ۱۶. پاک‌باز: کسی که همه چیز را در راه معشوقه باخته است (وارسته) |
| ۱۷. متحیر: حیرت‌زده - سرگشته | ۱۸. فتی: جوانمرد |
| ۱۹. نای: نی (ساز بادی) | ۲۰. لسان غیب (زبان) = لقب حافظ |
| ۲۱. بنوازد: دلجویی کند | ۲۲. مرغ حق: جغد |
| ۲۳. شهریار: فرمانروا - شهریار | |

درس ششم: مهر و وفا

بیت ۱: هر آنکه جانب اهل وفا نگه دارد / خدش در همه حال از بلا نگه دارد

تأکید بر جانبداری از مردان خدا / نگه داشتن: کنایه از حمایت کردن / خدش: خدا او را

بیت ۲: حدیث روضه نگویم مگر به حضرت دوست / که آشنا سخن آشنا نگه دارد

تنها محرم راز، دوست است

تذکر: مصراع اول تضمین از شعر سعدی است / آشنا: آرایه تکرار

بیت ۳: دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای / فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد

سفارش به زندگی پاک و پیامد خوب آن / پا لغزیدن: کنایه دچار خبط و خطا شدن

دلا = ای دل: استعاره / دل - پا - دست: مراعات نظیر / فرشته‌ات: فرشته تو را: مفعول

بیت ۴: گرت هواست که معشوق نگسلد پای / نگه دار سررشته تا نگه دارد

عهد به وفا لازم‌اش آن است که عاشق هم وفادار باشد (تأکید به وفاداری و پیمان نشکستن)

سررشته را نگه داشتن: کنایه از وفاداری کردن / گرت: اگر برای تو / گر و سر: جناس ناهمسان

بیت ۵: صبا بر آن سر زلف اردل مرا بینی / ز روی لطف بگوش که جا نگه دارد

دل عاشق در زلف معشوقه گرفتار است: پیام‌رسانی / استفاده از صبا به عنوان قاصد و پیک

ای صبا: تشخیص - استعاره / بگوش: به او بگو

بیت ۶: چو گفتمش که دلم را نگاه دار چه گفت؟ / ز دست بنده چه خیزد خدا نگه دارد

توکل کردن به خدا (مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ) / اگر خدا نخواهد کاری انجام نمی‌شود / دل و دست: تناسب

دست: مجاز (توانایی) / نگاه داشتن دل کسی: کنایه از ملاحظه کردن و محبت داشتن

بیت ۷: سر و زر و دل و جانم فدای آن یاری / که حق محبت مهر و وفا نگه دارد

فداکاری و فدا کردن کل وجود در راه معشوقه‌ای که به عهد خود وفا می‌کند.

سر - دل - جان: مجاز از کل وجود / زر: دارایی / سر و زر: جناس

بیت ۸: غبار راهگذارت کجاست تا حافظ
به یادگار نسیم صبا نگه دارد
خاک پای معشوق هم در دید عاشق ارزشمند است. / غبار رهگذارت: مضاف الیه

ابیات قلمروها:

بیت ۱: ارباب حاجتیم و زبان سوال نیست
در حضرت کریم تمنا چه حاجت است؟
در درگاه خدا نیازی به گفتن حاجت نیست خداوند بر همه امور آگاه است.
استفهام انکاری / حاجت و سوال و کریم: مراعات نظیر / زبان سوال نیست: کنایه از جرأت درخواست داشتن

بیت ۲: تعلیم از ارّه گیر در امر معاش
نیمی سوی خود می کش و نیمی می پاش
تلاش در امر معاش و زندگی و به دیگران نیز بخشیدن
تشخیص (از ارّه یاد بگیر) / پاشیدن چیزی: کنایه از بخشیدن / می کش (بکش) - می پاش (پپاش) = امر مستمر

بیت ۳: ای صبحدم، ببین کجا می فرستمت
نزدیک آفتاب وفا می فرستمت
پیام: روانه کردن پیک به سوی معشوق
ای صبحدم: تشخیص / آفتاب وفا: استعاره از معشوقه
صبحدم و آفتاب: تناسب / آفتاب: نماد گرمی و روشنی بخش

بیت ۴: آن که عمری دویدم در پی او سوبه سو
ناگهش یافتم با دل نشسته روبه رو
پیام: جایگاه معشوقه در دل عاشق است.
(یار به عاشق نزدیک است ولی عاشق در پیدا کردن و شناخت او غافل است)
با دل نشستن: تشخیص / سو - رو: جناس / دویدن: کنایه از طلب کردن

بیت ۵: چون یار نیست به تسکین خلق نتوان زیست
که دوستان اگر دم دل دهند جان ندهند
پیام: با دلداری دادن دوستان غم هجران برطرف نمی شود.
دل دادن: کنایه از همراهی کردن / نیست و است: جناس - تضاد

بیت ۶: حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت
آری به اتفاق جهان می توان گرفت
زیبایی تو به همراه جذابیتت جهان را تصرف کرد (توصیف زیبایی معشوقه) / تشخیص / حسن ملاحظت: تناسب

بیت ۷: لاله دیدم روی زیبای توام آمد به یاد
پیام: عاشق به هر طرف بنگرد معشوقه را می بیند.
سرکشی: کنایه از نافرمانی



بیت: گفتیم که بوی زلفت گمراه عالمم کرد
تناقض: زلف معشوقه مرا گمراه کرد و هم هدایت کرد (دو عمل مخالف در آن واحد)
(عشق راهنمای معشوقه است)
بو: ایهام دارد ۱. رایحه ۲. امید و آرزو / گمراه و رهبر: تضاد



بیت: تا نگریدی آشنا زین پرده رمزی نشنوی
معادل: محرم این هوش جز بی هوش نیست / مرزبان را مشتری جر گوش نیست
(خریدار عشق، عاشق است)
پرده: ایهام دارد ۱. نهانگاه ۲. نغمه و آواز



گنج حکمت (حَقّه راز)

حَقّه: جعبه / سودای آتش بگرفت: سودای آن او را گرفت
پیام: اسرار الهی را نباید فاش کرد / تأکید به اهمیت رازداری



املاي درس:

حضرت / بلغزد (لغزیدن / نگسلد) / صبا: بادی از شمال شرق - سبا: نام سرزمینی
معاش / سروش / حَقّه / اسرار: جمع سرّ: راز / اصرار: پافشاری
سودا
اسرارالتوحید: مُحَمَّد بن مُنَوَّر = رازهای نورانی محمد



لغات درس ششم:

۱. جانب نگه داشتن: رعایت حال کسی
۲. حضرت: پیشگاه محضور
۳. معاش: زندگی
۴. هوا: آرزو - تمنا
۵. نگسلد: قطع نکند
۶. صحبت: همدمی - همنشینی

۷. سوال: درخواست
 ۹. گرفت: به زیر سلطه گرفت
 ۱۱. بو: رایحه - امید
 ۱۳. آسرار: جمع سرّ
۸. یکی شدن: اتحاد
 ۱۰. ملاحظت (ملیح): بانمک
 ۱۲. سروش: فرشته (پیام آور)
 ۱۴. زینهار: مراقب باش

املاي درس:

۱. معاش (عیش - معیشت)
 ۳. حاجت (محتاج - احتیاج)
 ۵. ابوسعید ابوالخیر
 ۷. اتفاق (متفق - وفاق - توافق)
 ۹. آسرار (≠ اصرار)
 ۱۱. سودا
۲. صحبت (مصاحبت)
 ۴. سوال (سایل - مسئول)
 ۶. ملاحظت (ملیح - املاح)
 ۸. ایهام (وهم - موهوم - توهم - اوهام)
 ۱۰. حقّه
 ۱۲. اسرار التوحید

مای درس

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir

درس هفتم

۱. بدان که قرآن مانند است به بهشت ... و حکمت است

معنا: تشابه بین بهشت و قرآن

۲. در آب حیات تنها بُود و در قرآن حیات دل‌ها بود

معنا: مقایسه بین زندگی جسمانی و زندگانی معنوی

۳. هم فرقت بود و هم وصلت هم محبت بود هم شادی، هم راحت بود هم آفت هم وفا بود هم جفا

معنا: شادی و ناخوشی با هم وجود دارد. / تضاد / سجع

۴. در بدایت بند و چاه بود و در نهایت تخت و گاه بُود

معنا: سختی کشیدن مقدمه رسیدن به دولت و خوشبختی است

معادل: چون در او این چندین اندوه و طرب بُود در نهایت خود شگفت و عجب بُود

چاه - گاه: جناس - سجع / تضاد / بند و چاه: تناسب

۵. نیکوترین از بهر آن بود که یوسف صدیق وفادار بود و یعقوب ... آموزگار بود و زلیخا ... بی‌قرار بود ...

هر کدام از شخصیت‌های داستان حضرت یوسف (ع) نمادی بودند. یوسف مظهر وفاداری بود، یعقوب استاد صبر و زلیخا نماد عاشق

شیفته و بی‌قرار / وفادار - آموزگار - بی‌قرار - بسیار: سجع

۶. قصه حال یوسف را نیکو، نه از حسن صورت او گفت؛ بلکه از حسن سیرت او = برتری رفتار نیکو بر ظاهر و چهره نیکو

معادل: نبینی که یوسف را از روی نیکو بند و زندان آمد و از خوی نیکو امر و فرمان آمد

معادل: از روی نیکوش حبس چاه آمد و از خوی نیکوش تخت و گاه آمد / تضاد - سجع

۷. در مقابله جفا، وفا کرد و در مقابله زشتی، آشتی کرد و در مقابل لئیمی، کریمی کرد

معنا: با دوستان مروت با دشمنان مدارا (جواب بدی را با نیکی دادن) / تضاد

جفا - وفا: جناس ناهمسان

۸. آهنگ کید و مکر و عداوت کردند ... رحمان آمد.

معنا: تقدیر خداوند حاکم بر همه چیز است و تلمیح به آیه:

مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین (مکر انسان‌های مکار در برابر چاره‌اندیشی خداوند بی‌فایده است)

۹. خدمت حق کن به هر مقام که باشی

معنا: خدمت خدا را بر مخلوق ترجیح دادن

خدمت مخلوق افتخار ندارد

۱۰. صورت زیبای ظاهر هیچ نیست

معنا: ترجیح باطن بر ظاهر / معادل: در گل منگرید در دل نگرید

ای برادر سیرت زیبا بیار

۱۱. الصبر مفتاح الفرج

معنا: صبر کلید گشایش‌ها است

۱۲. ملک بی دین باطل است و دین بی ملک ضایع: باید همراه هم باشد

باطل و ضایع: سجع

۱۳. محبت را غایت نیست از بهر آنکه محبوب را نهایت نیست: بی پایان بودن عشق

شعر خوانی:

۱. وقتی دل سودایی می‌رفت به بستان‌ها بی خویشتم کردی بوی گل و ریحان‌ها

تشخیص (دل می‌رفت) / بی خویشتم کردن: کنایه از خود بی خود کردن / بستان - گل - ریحان: مراعات نظیر

معنا: از خود بیخود شدن عاشق

۲. گه نعره زدی بلبل گه جامه دریدی گل

معنا: عاشق یاد معشوقه کند همه چیز را فراموش می‌کند (عاشق با دیدن معشوقه از همه چیز بی‌نیاز است)

تشخیص: بلبل نعره می‌زد - گل جامه می‌درید / جامه دریدن: کنایه از نهایت اشتیاق و شادی

گل: نماد معشوقه / بلبل: نماد عاشق

۳. تا عهد تو در بستم عهد هم بشکستم
بعد از تو روا باشد، نقض همه پیمان‌ها
معنا: عهد به معشوقه از همه پیمان‌ها برتر است / در بستم و شکستم: تضاد

۴. تا خار غم عشقت، آویخته در دامن
کوتاه نظری باشد رفتن به گلستان‌ها
معنا: برتری غم عشق در برابر همه خوشی‌های دنیوی
خار غم: اضافه تشبیهی / خار - گلستان: تناسب تضاد / خار غم در دامن آویختن، کنایه از شیفتگی عشق
کوتاه نظری: کنایه از عاقبت‌اندیش نبودن

۵. گر در طلبت رنجی ما را برسد شاید
چون عشق حرم باشد، سهل است بیابان‌ها
معنا: برای رسیدن به هدف باید سختی‌ها را تحمل کرد / حرم و بیابان: تضاد
معادل: در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم
سرزنش‌ها گر کند خار مگیلان غم مخور

۶. گویند مگو سعدی، چندین سخن از عشقش
می‌گویم و بعد از من گویند دوران‌ها
پیام: عشق فراموش شدنی نیست. / گویند و مگو: تضاد
معادل: بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک
بگفت آنکه که باشم خفته در خاک

املاي درس هفتم:

۱. حیات: زندگی
۲. فرقت: فراق (مفارقت - فراق - تفریق)
۳. صدیق (صادق - مصدق - صداقت - تصدیق)
۴. سیرت
۵. لثیمی
۶. عداوت
۷. خار ≠ خوار
۸. مسجع
۹. سودایی
۱۰. نقض: شکستن
۱۱. حرم
۱۲. لحن (الحان)
۱۳. ادب غنایی
۱۴. طرب
۱۵. حبس (محبوس)
۱۶. مقابله (تقابل)
۱۷. تقدیر (مقدّر)
۱۸. ضایع

درس هشتم

۱. من و برادرم هریک لنگی کهنه ... حمام گذارد؟

معنا: با این وضعیت فقیرانه کسی به ما اجازه ورود به حمام نمی‌دهد

۲. ما به گوشه‌ای باز شدیم ... و مکاری از ما سی دینار مغربی می‌خواست

معنا: به گوشه‌ای رفتیم و شخص کرایه‌دهنده از ما سی تلی مرغوب خواست

۳. و این مرد پارسی هم دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند

معنا: تنگدست بودن و فقر / دست‌تنگ بودن: کنایه از بی‌بضاعت بودن

۴. غرض من دو چیز بود یکی بینوایی، دوم گفتم همانا او را تصور شود که ما را در فضل مرتبه‌ای است زیادت

معنا: او تصور کند که من در علم و دانش بلندمرتبه هستم

۵. تا چون بر رقعۀ من اطلاع یابد قیاس کند که مرا اهلیت چیست

معنا: تا وقتی نامه را بخواند به شایستگی و دانایی من پی ببرد

۶. به شدتی که از روزگار پیش آید بنالید نالید و از فضل و رحمت کردگار جل جلاله و عم نواله ناامید نباید شد

پیام: امیدوار بودن به لطف خدا / سختی روزگار

تذکر: درس سفر به بصره نثر آن ساده و روان است و براساس لغات آخر کتاب معنای آن کامل آشکار است.

از مفاهیم کلی درس: ۱. به ظاهر افراد قضاوت نکنیم (گمان بد در حق دیگران) / ۲. تن آدمی شریف است به جان آدمیت ...

www.my-dars.ir

بیت: دوران روزگار به ما بگذرد بسی گاهی شود بهار دگر که خزان شود

معنا: خوشی‌ها و ناخوشی‌های زندگی / ناپایداری روزگار

بهار و خزان: تناسب - تضاد / مصرع دوم کنایه از پستی و بلندی دارد

گنج حکمت

املاي درس:

- | | |
|--|-------------------------------------|
| ۱. حسب حال | ۲. گرمابه |
| ۳. گذارد: اجازه دهد / گزاردن: ادا کردن - بیان کردن / گذاردن: قرار دادن - اجازه دادن - وضع کردن (قانونگذار) | |
| ۴. دینار مغربی | ۵. رقعه |
| ۶. اهلیت | ۷. نیکومنظر |
| ۸. اعرابی | ۹. انعام |
| ۱۰. گسیل | ۱۱. فراغ / فراغ: آسایش / فراق: دوری |
| ۱۲. خاستن: بلند شدن / خواستن: خواهش کردن | ۱۳. قیّم (قیوم) |
| ۱۴. مسلخ (سلاخی) | ۱۵. غوکان |
| ۱۶. بهایم (بهیمه) | ۱۷. تسبیح (سبحان) |
| ۱۸. مدهوش (دهشت) | ۱۹. برهنگی |
| ۲۰. پلاس | ۲۱. وسعت |
| ۲۲. قصد | ۲۳. عثمانی |
| ۲۴. قرض | ۲۵. تازی |

لغات درس:

- | | |
|-------------------------|---|
| ۱. عاجزی: ناتوانی | ۲. لنگ: پارچه‌ای که به کمر می‌بستند |
| ۳. گرمابه: حمام عمومی | ۴. درم: سکه نقره |
| ۵. دم: لحظه | ۶. گذاردن: اجازه دادن |
| ۷. باز کردن: جبران کردن | ۸. در رفتن: داخل شدن |
| ۹. باز شدن: رفتن | ۱۰. داشتن: یافتن |
| ۱۱. دینار: پول طلا | ۱۲. اهل: شایسته |
| ۱۳. کرم: جوانمردی | ۱۴. فضل: بهره - معرفت |
| ۱۵. دست‌تنگ: تهیدست | ۱۶. برنشستن: سوار شدن |
| ۱۷. دیدن: احساس کردن | ۱۸. غرض: مقصود |
| ۱۹. تن‌جامه: لباس تن | ۲۰. اعرابی: عرب بیابان‌نشین |
| ۲۱. فاضل: دانا | ۲۲. انعام: نعمت دادن (انعام: چهارپایان) |
| ۲۳. گسیل: روانه | ۲۴. کرامت: احترام |

۲۶. درآمدن: داخل شدن

۲۵. دنیاوی: مجازاً مال و دارایی

۲۸. مدهوش: حیران

۲۷. دوش: دیشب

ادامه کنج حکمت:

عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش

۱. دوش مرغی به صبح می نالید

پیام: صدای بلبل مرا از هوش برد (تأثیر به سزای آواز)

دوش - هوش: جناس ناهمسان / دوش و صبح: تضاد / هوش و عقل: تناسب

مگر آواز من رسید به گوش

۲. یکی از دوستان مخلص را

بانگ مرغی چنین کند مدهوش

۳. گفت باور نداشتم که تو را

مرغ تسبیح گوی و من خاموش

۴. گفتم این شرط آدمیت نیست

پیام: تمام موجودات خدا را ستایش می کنند.

مرغ می نالید: تشخیص / تسبیح گوی و خاموش: تضاد

مای درس

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir

درس نهم

نکات درس:

۱. معلّم دور نبود: پیام صمیمی بودن / دور نبودن: کنایه از اهل محبّت و دوستی بود
۲. صورتک به رو نداشت: کنایه از دورو نبود (معلّم نقاب نداشت و یکرو بود)
۳. کارش نگار نقشه قالی بود و در آن، دستی نازک داشت
پیام: ماهر بودن / دست نازک داشت: کنایه از ماهر بود
۴. در پیچ و تاب عرفانی اسلیمی آدم چه کاره بود؟ معلّم مرغان را گویا می کشید / گوزن را رعنا رقم می زد؛ خرگوش را چابک می بست، سگ را روا گرتّه می ریخت
رعنا رقم می زد - خوش قد و قامت می کشید / خرگوش را تنه می کشید و سگ را سریع می کشید (نسخه برداری از یک تصویر)
۵. در بی رنگ اسب، حرفی به کارش بود
در کشیدن طرح اولیه اسب، استاد نبود (مشکل داشت)
۶. پی بردیم راه دست خودش هم نیست
کنایه از عدم تسلّط
۷. اتاق از جا کنده شد: کنایه از شلوغ شدن (پر از هیاهو بودن)
۸. خَلَف صدق نیاکان هنرور خود بود: جانشین به حق اجداد هنرمند بود
۹. اسب از پهلو، اسبی خود را به کمال نشان می داد: کنایه از تناسب اندام خود را بهتر نشان می داد
۱۰. ما چشم به راه آخر کار و باخبر از مشکل «صاد»
کنایه از منتظر پایان کار بودن

۱۱. غلم کردن: کنایه از برپا کردن

۱۲. بُر خوردن در جمعی: کنایه از برحسب اتفاق در جمعی قرار گرفتن

۱۳. نشان ندادن: کنایه از پنهان نشدن

۱۴. در دل کردن: کنایه از حرفی محرمانه برای آرامش زدن

۱۵. معیشت تنگ: کنایه از زندگانی سخت

۱۶. به تنگ آمدن: کنایه از خسته شدن

۱۷. در را به روی کسی بستن: کنایه از ناامیدوار بودن

۱۸. پیرمرد به ساده‌دلی روستایی خویش از هر چیز تعصب کرد و بر او تنگ گرفتند، کمر بند خود را تنگ تر می‌بست

معنا: پیرمرد با سادگی روستایی خود از هر چیزی دچار تعجب و شگفتی می‌شد و هر چقدر بر او سخت می‌گرفتند او تحمل و

صبر خود را بیشتر می‌کرد (تحمل زیاد در مقابل مشکلات)

ساده‌دلی: کنایه از صداقت / تنگ گرفتن: کنایه از سخت گرفتن / تنگ بستن کمر بند: کنایه از تحمل سختی

۱۹. دست آخر با حقارت زندگی‌مان آخت شد

آخت شدن با زندگی: کنایه از صمیمی شدن

www.my-dars.ir

۲۰. در چشم او که خود چشم زمانه ما بود آرامشی بود - در واقع طمانینه‌ای بود که در چشم بی‌نور یک مجسمه دوره

فراعنه هست.

پیام: آگاهی و هوشیاری کامل

چشم زمانه: اضافه استعاری - تشخیص / چشم او مانند چشم زمانه: تشبیه

۲۱. خواب از چشم پریدن: کنایه از بیدار شدن - آگاه شدن

۲۲. افتاده بود: کنایه از بیمار بودن

۲۳. کارش را ساخت: کنایه از، از پا درآوردن کسی

۲۴. کار از کار گذشتن: کنایه از فرصت را از دست دادن

۲۵. از دست رفت: کنایه از مردن

۲۶. آن سر بزرگ، داغ داغ بود اما چشم‌ها را بسته بودند کوره‌ای تازه خاموش شده بود.

پیام: مردن (سر به کوره تازه‌ای که خاموش شده باشد تشبیه شده است)

لغات درس نهم:

- | | |
|--|--|
| ۱. صورتک: ماسک | ۲. افتاده: متواضع |
| ۳. صاف: ساده | ۴. نگار: تصویر (نقاشی) |
| ۵. نازک: دقیق - لطیف | ۶. نقش‌بندی: نگارگری - نقاشی |
| ۷. رقم زدن: نقاشی کردن | ۸. می‌بست: می‌کشید |
| ۹. روان: سریع | |
| ۱۰. بیرنگ: نمونه‌ای از نقاشی به حالت کمرنگ یا نقطه‌چین بر کاغذ می‌آورد و سپس کامل می‌کند (طرح اولیه) | |
| ۱۱. رونگاری: از رو کشیدن | ۱۲. ناسازی: مخالفت |
| ۱۳. دم گرفتن: هم‌آواز شدن | ۱۴. خَلَف: جانشین (فرزند) |
| ۱۵. نیاکان (جمع نیا): اجداد | ۱۶. یال: مجاز از گردن (موهای روی گردن اسب) |
| ۱۷. تمامت: همه - کامل بودن | ۱۸. رستن: رها شدن |
| ۱۹. صورتگری: نقاشی | ۲۰. غَلَم: پرچم |
| ۲۱. خیل: گروه - دسته | ۲۲. تره‌بار: سبزی خوردنی |
| ۲۳. بیلاق: محل اقامت در تابستان (متضاد قشلاق) | ۲۴. غربت: دور شدن از شهر |

۲۵. تلاطم: حرکت شدید موجها
 ۲۶. تخت: مجازاً آسوده
 ۲۷. تنگ گرفتن: سختگیری
 ۲۸. آخت: سازگار
 ۲۹. قاطر: حیوانی که از جفت گیری خر نر و اسب ماده به وجود می آید
 ۳۰. پاییدن: منتظر بودن

املاي درس:

۱. صورتک
۲. اسليمي (اسلام - تسليم - مُسلم)
۳. نسخه برداری (استنساخ - نسخ)
۴. صدق
۵. وقب
۶. ساق و سُم
۷. بیرق
۸. اهل و عيال
۹. بلوغ (بالغ - بليغ - ابلاغ)
۱۰. معیشت (عیش)
۱۱. بیلاق و قشلاق
۱۲. تسلا
۱۳. تلاطم (لطمه - متلاطم)
۱۴. غُربت (غریب - غرابت - غُربا ≠ قربت)
۱۵. حقارت (حقیر - تحقیر)
۱۶. طمانینه (مطمئن - اطمینان)
۱۷. مجسّمه (جسم - اجسام - تجسّم - مجسّم)
۱۸. قاطر
۱۹. استنباط

مای درس

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir

درس دهم: دریادلان صف شکن

۱. تقدیر تاریخی زمین در حاشیهٔ ارون درود جاری می‌گردد و تاریخ مشیت باری تعالی است

پیام: تابع قضا و قدر بودن (تقدیرگرایی)

معادل: کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید / قضا همی‌بردش به سوی دانه و دام

۲. گذشتهٔ خوش را با وسواس یک قاضی می‌کاوند

پیام: بررسی نامهٔ اعمال / قبل از اینکه نامهٔ اعمالتان بررسی شود خود را مورد محاسبه قرار دهید

معادل: هم امروز از پشت بارت بیفکن / میفکن به فردا مر این داوری را

۳. راست و ریس کردن: کنایه از مهیا و آماده کردن

۴. این جا آیینۀ تجلی همهٔ تاریخ است. بدر و حنین و عاشورا این جاست

پیام: ایمان و معنویت بر تمام قدرت‌ها برتری دارد

۵. آفتاب فتح / آسمان سینه: هر دو اضافهٔ تشبیهی

۶. دشمن در برابر ایمان جنود خدا متگی به ماشین پیچیدهٔ جنگ است

پیام: مقایسه بین امور معنوی (ایمان) در مقابل امور مادی

۷. در معركةٔ قلوب مجاهدان خدا، آرامشی که حاصل ایمان است، حکومت دارد

پیام: یاد خدا سبب آرامش قلب‌ها است

تلمیح به آیه «الا بذكر الله تطمئن القلوب» / معركةٔ قلوب: اضافهٔ تشبیهی / معركة و مجاهد: تناسب

۸. کجا از مرگ می‌هراسد آن کس که به جاودانگی روح خویش در جوار رحمت حق آگاه است وقتی اسوهٔ تو آن

تمثیل وفاداری، عباس بن علی (ع) باشد چه باک اگر هر دو دست تو نیز هدیهٔ راه خدا شود؟

پیام: هر کس به جاودانگی روح اعتقاد داشته باشد از فدا کردن جان ترسی ندارد.

جمله دوم معادل: چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان / چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان

۹. آن‌ها چه آنسی با خاک گرفته‌اند و خاک، مظهر فقر مخلوق در برابر غنای خالق است.

پیام: تعظیم و تواضع در برابر خداوند / نیاز مخلوق به خالق
انس با خاک گرفتن: کنایه از تواضع و فروتنی / فقر - غنا: تضاد

۱۰. تا با خاک انس نگیری راهی به مراتب قُرب نداری

پیام: شرط رسیدن به خدا تواضع و فروتنی است
معادل: گر در سرت هوای وصال داشت حافظا باید که خاک درگه اهل هنر شوی

۱۱. حسرت نبرم به خواب آن مرداب کارام درون دشت شب خفته است

دریایم و نیست باکم از طوفان دریا همه خوابش آشفته است
معنا: حسرت مردابی که در میان دشت آرام و ساکت قرار گرفته نمی‌خورم
من مثل دریایی هستم که هیچ ترسی از طوفان و تلاطم دریا ندارم
پیام: بی‌باک و شجاع بودن و دور بودن از سکوت و خاموشی
خوابِ مرداب: تشخیص / دشت شب: اضافه تشبیهی / دریایم: من مانند دریا: تشبیه
خواب و شب: تناسب / دریا و طوفان: تناسب

کنج حکمت:

مردمان از شیخ استدعای مجلس کردند اجابت کرد بامداد در خانقاه تخت نهادند ... از آن چه هستید یک قدم فراتر آیید
پیام: در امور معنوی مدام در پیشرفت باشید / مدام خودسازی کنید.

گروه آموزشی عصر

لغات درس:

۱. قلب: دل - میانه لشکر
۲. مسلح: مجهز به سلاح جنگی
۳. می‌کاوند: با دقت تمام بررسی می‌کنند
۴. سگان‌دار: کسی که هدایت کشتی دستِ اوست
۵. وارسی: جستن - بررسی
۶. ولیّ امر: رهبر - سرپرست
۷. گردان: واحد نظامی (شامل سه گروهان)
۸. یارا: توانایی - توان
۹. ایستایی: مقاومت
۱۰. دریادل: کنایه از شجاع
۱۱. آکنده: پر
۱۲. مقری: قرآن خوان

۱۳. فرج: پیروزی
 ۱۴. فرج: گشایش در کاری
 ۱۵. توسل: کسی را وسیله قرار دادن برای رسیدن به هدفی
 ۱۶. خیل: گروه (گروه اسبان)
 ۱۷. فتوحات (جمع فتح): پیروزی‌ها
 ۱۸. جزر و مد: پایین رفتن و بالا آمدن آب دریا
 ۱۹. مجاهد: تلاشگر - مبارز
 ۲۰. جوار: کنار - نزدیکی
 ۲۱. غنا: سرود
 ۲۲. تفهیم: فهماندن
 ۲۳. انس: خو گرفتن
 ۲۴. مراتب (جمع مرتبه): درجه‌ها - پایه‌ها
 ۲۵. علم: پرچم (بیرق)
 ۲۶. درآمدن: داخل شدن
 ۲۷. فرود: پایین آمدن

املاي درس:

۱. مهتبا
 ۲. مسلح (سلاح - اسلحه)
 ۳. راست و ریس
 ۴. قایق‌های سکن‌دار
 ۵. محض
 ۶. خطوط مقدم (تقدم - تقدیم)
 ۷. صمیمی
 ۸. متواضع
 ۹. رعب (ارعاب - مرعوب)
 ۱۰. وحشت (متوحش - موحش)
 ۱۱. قوه الهی
 ۱۲. بدر و حنین
 ۱۳. جلیقه‌های غواصان
 ۱۴. توسل
 ۱۵. زهرای مرضیه (راضی - رضایت - مرتضی - مرضی)
 ۱۶. جزر: پایین رفتن آب دریا \neq جذر: ریشه عدد
 ۱۷. فضای نفوس (نفس - انفس)
 ۱۸. حیرت‌زده و مبهوت (تحیر - حیران)
 ۱۹. أسوه
 ۲۰. تمثیل (مثل - امثال - مثال)
 ۲۱. تفهیم
 ۲۲. انس (انیس - موانست)
 ۲۳. مظهر (ظاهر - ظهور - مظاهر - تظاهر - اظهار - ظهر)
 ۲۴. غنا: توانگری (غنا: نغمه - سرود)
 ۲۵. علم (پرچم) \neq ألم (درد)
 ۲۶. قرب (تقرب - قریب - مقرب) \neq غرب
 ۲۷. مقری (قاری - قرائت)
 ۲۸. اصرار (پافشاری) \neq اسرار (رازها)

درس یازدهم

ابیات:

۱. به خون گر کشی خاک من، دشمن من بجوشد گل اندر گل از گلشن من
پیام: استقامت و پایداری / اینک مدام افرادی آماده مقابله هستند / خاک مجاز از وجود
به خون کشیدن خاک: کنایه از کشتن / گلشن استعاره از سرزمین

۲. تنم گر بسوزی به تیرم بدوزی جدا سازی ای خصم، سر از تن من
۳. کجا می توانی ز قلبم ربایی تو عشق میان من و میهن من؟

پیام: عشق به وطن حتی با مرگ هم به پایان نمی رسد / بسوزی و بدوزی: جناس ناهمسان / تن و من: جناس ناقص (ناهمسان)
استفهام انکاری / سر از تن جدا کردن. کنایه از کشتن (به تیرم بدوزی - تنم بسوزی) / سر و تن: تناسب

۴. من ایرانیام آرمانم شهادت تجلی هستی است جان کندن من

پیام: شهداء زندگان هستند و نمی میرند / تلمیح به آیه: و لا تحسبنّ الذّین قُتلوا فی سبیل اللّهِ امواتا بل احياء عند ربّهم یُرزقون
تناقض: جان کندن هستی است / جان کندن: کنایه از مرگ / جان کندن مانند تجلی: تشبیه

۵. مپندار این شعله، افسرده گردد که بعد از من افروزد از مدفن من

پیام: عشق و شهادت جاودانگی است
شعله: استعاره از عشق / افسرده گردد و افروزد: تضاد / شعله و افروزد: تناسب

۶. نه تسلیم و سازش نه تکریم و خواهش بتازد به نیرنگ تو، توسن من

پیام: تسلیم ناپذیری در مقابل دشمن / توسن: استعاره از ایمان

تسلیم بتازد: تضاد

۷. کنون رود خلق است، دریای جوشان همه خوشه خشم شد خرمن من

پیام: متحد شدن کشور علیه دشمن / رود خلق: اضافه تشبیهی / رود خلق مانند دریای جوشان است: تشبیه
رود و دریا: تناسب / خرمن: استعاره از وجود

۸. من آزاده از خاک آزادگانم / گل صبر میپرورد دامن من

پیام: توصیه به آزادگی و صبر / خاک: مجاز از سرزمین / گل صبر: اضافه تشبیهی دامن مجاز از وجود / گل صبر می پرورد: کنایه از صبور بودن

۹. جز از جام توحید، هرگز ننوشم / زنی گر به تیغ ستم گردن من

پیام: اشاره به توحید و خداپرستی / جام توحید: اضافه استعاری تیغ ستم: اضافه تشبیهی / گردن زدن: کنایه از کشتن

۱۰. تا زبر خاکی ای درخت تنومند / مگسل از این آب و خاک ریشه پیوند

پیام: دل بستگی و تعهد به میهن پرستی / درخت تنومند: استعاره از ایرانی ز بر خاک بودن: کنایه از زنده بودن / آب و خاک: مجاز از سرزمین / ریشه پیوند: اضافه تشبیهی

بیت: تابوت مرا جای بلندی بگذارید / تا باد برد سوی وطن بوی تنم را

نکات درس:

۱. زوزه آمبولانس: اضافه استعاری

۲. تابوت مرا جای بلندی بگذارید تا باد برد سوی وطن، بوی تنم را

پیام: وطن پرستی / سو - بو: جناس ناهمسان

۳. بوی مهربانی و عشق: حس آمیزی

۴. دریافتم خمیرمایه آدمی، کلمه است = اهمیت سخن

۵. یک قدم عقب نشینی کنم: کنایه از پافشاری

۶. هر کرکسی بدون اجازه از بام میهن ما بگذرد باید پرهایش را به ترتیب شدگان نسل ما باج دهد.

پیام: در مقابل دشمن ایستادن

کرکس: استعاره از دشمن / بام میهن: اضافه استعاری

پرهایش را باج دهد: کنایه از زمین گیر شدن

املاي درس يازدهم:

۱. خصم بدذات (خصومت)
۲. توسن
۳. اموات و احیاء
۴. تقریظ
۵. غلغله
۶. ازدحام
۷. مجروح (جریحه)
۸. ترجیح و مزیت
۹. قنطاق اسلحه (صلح ≠ سلح)
۱۰. هلال = ماه نو (حلال: روا)
۱۱. هلال احمر
۱۲. جسارت و جرئت
۱۳. هجوم بعثی‌ها (بعثی)
۱۴. همه‌مه
۱۵. سراسیمه
۱۶. تقدیر و مصلحت
۱۷. حرس (حراست)
۱۸. حک کردن
۱۹. هیئت (هیأت)
۲۰. صلیب (مصلوب)
۲۱. اسطوره
۲۲. اسرا ≠ اسرا
۲۳. وقاحت (وقیح)
۲۴. حین شلاق خوردن
۲۵. مضطرب و متلاطم
۲۶. سطور: جمع سطر
۲۷. طاق‌فرسا
۲۸. ستور: چارپا
۲۹. رشته
۳۰. تاوان و غرامت
- ایثارگری

لغات متن درس:

۱. افسرده: خاموش
۲. توحید: یگانه دانستن خدا
۳. ادیب: سخندان - دانشمند
۴. ممالک: جمع مملکت - ولایات
۵. ازدحام: زیادی جمعیت
۶. ترجیح: برتری دادن
۷. هول: ترس
۸. قنطاق: قسمت انتهایی تفنگ
۹. هلال احمر: معادل صلیب سرخ
۱۰. محاسن (جمع حُسن): ریش‌ها
۱۱. فضله: سرگین
۱۲. همه‌مه: صدای گفتگو
۱۳. سراسیمه: مضطرب
۱۴. تقدیر: فرمان خداوندی
۱۵. حرس: نگهبان
۱۶. خمیرمایه: منشأ - مسبب

درس دوازدهم

۱. خروش سواران و اسپان ز دشت ز بهرام و کیوان همی برگذشت

بهرام و کیوان: تناسب مجاز از آسمان / اغراق در مبارزه

پیام: شدت مبارزه

خروشان دل خاک در زیر نعل

۲. همه تیغ و ساعد ز خون بود لعل

اغراق در مبارزه

تیغ و ساعت مانند لعل: تشبیه / دل خاک: تشخیص / لعل و نعل: جناس ناهمسان

خروشان بودن دل: کنایه از هراسان بودن

به جوش آمده خاک بر کوه و سنگ

۳. نماند ایچ با روی خورشید رنگ

اغراق در شدت مبارزه / تشخیص / رنگ به رو نماند: کنایه از شدت ترس / رنگ و سنگ: جناس ناهمسان

خاک و کوه و سنگ: مراعات نظیر / اغراق

که گر آسمان را ببايد سپرد

۴. به لشکر چنین گفت کاموس گرد

به ایرانیان تنگ و بند آورید

۵. همه تیغ و گرز و کمند آورید

اغراق / تیغ و گرز و کمند: مراعات نظیر

همی بر خروشید برسان کوس

۶. دلیری کجا نام او اشکبوس

بند: مجاز از اسارت / اغراق در مبارزه / برسان: تشبیه / کوس می خروشید: تشخیص استعاره

www.maydars.ir سر هم نبرد اندر آرد به گرد

۷. بیامد که جوید ز ایران نبرد

سر به گرد آوردن: کنایه از شکست دادن

همی گرد رزم اندر آور به ابر

۸. بشد تیز، رهام با خود و گبر

اغراق / گرد رزم به ابر آورد: کنایه از شدت درگیری / گبر و ابر: جناس ناهمسان

تذکر: بشد یعنی «رفت»

۹. برآمد ز هر دو سپه، بوق و کوس

۹. بر آویخت رُهام با اشکبوس

بوق و کوس: تناسب

۱۰. زمین آهنین شد سپهر آبنوس

۱۰. به گرز گران دست برد اشکبوس

اغراق در مبارزه

سپهر مانند آبنوس: تشبیه / زمین و سپهر: تضاد / زمین آهنین شد: کنایه از سخت و محکم شدن / شدت مبارزه

۱۱. غمی شد ز پیک دست سران

۱۱. بر آهیخت رُهام، گرز گران

غمی شد: زخمی شد / سران مجاز از بزرگان

۱۲. بیچید زو روی شد سوی کوه

۱۲. چو رُهام گشت از کشانی ستوه

روی پیچیدن: کنایه از پشت کردن - فرار کردن

روی و سوی: جناس ناهمسان / شد: رفت / روی پیچیدن: کنایه از فرار کردن

۱۳. بزد اسب کاید بر اشکبوس

۱۳. ز قلب سپاه اندر آشفت توس

قلب، وسط لشکر / بر: کنار / بزد اسب: اسب راهی کرد

۱۴. که رُهام را جام باده است جفت

۱۴. تهمتن بر آشفت و با توس گفت

جام باده است جفت: کنایه از اهل بزم و خوشگذرانی بود

جام و باده: تناسب / گفت و جفت: جناس ناهمسان

تهمتن: تن بزرگ = رستم

www.my-dars.ir

۱۵. من اکنون، پیاده کنم کارزار

۱۵. تو قلب سپاه را به آیین بدار

قلب و سپاه - کارزار: مراعات نظیر / آیین: رسم و رسوم

۱۶. کمان به زه را به بازو فگند / به بند کمر بزد تیر چند

واج آرایی (ب) / به زه: آماده / کمان - زه - تیر: مراعات نظیر / آماده شدن برای نبرد

۱۷. خروشید، کای مرد رزم آزمای / هماوردت آمد مشو باز جای

پیام: رجز خواندن (خودستایی) / هماوردت: هم نبرد / مشو: مرو

۱۸. کشانی بخندید و خیره بماند / عنان را گران کرد و او را بخواند

عنان گران کردن: کنایه از توقف اسب / خیره بماند: خیره شد

۱۹. بدو گفت خندان: که نام تو چیست؟ / تن بی سرت را که خواهد گریست

پیام: رجز خواندنی / خندان: طنز / تن و سر: تناسب / خندان و گریست: تضاد

۲۰. تهمتن چنین داد پاسخ که نام / چه پرسی کزین پس نبینی تو کام

نام و کام: جناس / استفهام انکاری / نبینی تو کام: کنایه از زنده نمی مانی

پیام: تهدید به کشتن

۲۱. مرا مادرم نام، مرگ تو کرد / زمانه مرا پتک ترگ تو کرد

پیام: رجز خوانی (خودستایی) / مرا مانند پتک: تشبیه / ترگ و مرگ: جناس ناهمسان

تشخیص / ترگ مجاز از سر / مادرم نام مرگ تو کرد: کنایه از به دست من کشته می شود

۲۲. کشانی بدو گفت بی بارگی / به کشتن دهی سر به یکبارگی

سر: مجاز از کل وجود (بدون اسب خودت را به کشتن می دهی)

۲۳. تهمتن چنین داد پاسخ بدوی / که ای بیهده مرد پر خاشجوی

۲۴. پیاده ندیدی که جنگ آورد / سرسر کشان، زیر سنگ آورد؟

پیام: اینکه پیاده ای بر سواره پیروز شود / سرکش: کنایه از نافرمانی

سر زیر سنگ آورد: کنایه از بکشد / جنگ و سنگ: جناس ناهمسان

۲۵. هم اکنون تو را ای نبرده سوار / پیاده بیاموزت کارزار

پیام: تحقیر در جنگ / سوار نبرده: سوار جنگجو

۲۶. پیاده مرا زان فرستاده توس

که تا اسب بستانم از اشکبوس

به قصد توهین و حقارت بیان می کند

۲۷. کشانی بدو گفت: با تو سلیح

نبینم همی جز فسوس و مزیح

اسم ممال / سلح: سلیح / مزاح: مزیح / تمسخر کردن

۲۸. بدو گفت رستم که تیر و کمان

ببین تا هم اکنون سر آری زمان

زمان و کمان: تناسب / سرآوردن زمان: کنایه از کشتن

۲۹. چو نازش به اسب گرانمایه دید

کمان را به زه کرد و اندر کشید

کمان به زه کرد: آماده کردن کمان

۳۰. یکی تیر زد بر اسب روی

که اسب اندر آمد ز بالا به روی

بر - بز: جناس همسان / اوی - روی: جناس ناهمسان

بالا: قامت / ز بالا به روی آمد: کنایه از مرد

۳۱. بخندید رستم به آواز گفت

که بنشین به پیش گرانمایه جُفت

مسخره کردن (طنز) / گفت و جفت: جناس ناهمسان

جفت: استعاره از اسب (طنز)

۳۲. سزد گر بداری سرش در کنار

زمانی بر آسایی از کارزار

مسخره کردن (طنز)

۳۳. کمان را به زه کرد زود اشکبوس

تنی لرز لرزان و رخ سندروس

ترس و هراس / رخ مانند سندروس: تشبیه / سندروس بودن رخ: کنایه از ترسیدن / ترس از جنگ

۳۴. به رستم بر آنگه بیارید تیر

تهمتن بدو گفت بر خیره خیر

استعاره / اغراق / دو حرف اضافه برای یک کلمه

۳۵. همی رنجه داری تن خویش را دو بازوی و جان بداندیش را

تن و بازو: تناسب (مسخره کردن در جنگ)

۳۶. تهمتن به بند کمر برد چنگ کزین کرد یک چوبه تیر خدنگ

چنگ: مجاز از دست / چوبه: تیر از جنس درخت خدنگ

۳۷. یکی تیر الماس پیکان چو آب نهاده بر او چار پرّ عقاب

محکم و راست بودن تیر پیکان مانند الماس: تشبیه / پیکان و تیر: تناسب

پیام: تیر محکم و راست

۳۸. کمان را بمالید رستم به چنگ به شست اندر آورده تیر خدنگ

شست و تیر: تناسب / چنگ: مجاز از دست

۳۹. بزد بر بر و سینه اشکبوس سپهر آن زمان، دست او داد بوس

او را کشت / تشخیص: استعاره / بوسه زدن: کنایه از آفرین گفتن (تشکر) / بر و بر: جناس همسان

اغراق / بر - سینه - دست: تناسب

۴۰. کشانی هم اندر زمان جان بداد چنان شد که گفتی ز مادر نژاد

جان داد: کنایه از مرد / کشتن اشکبوس

بیت: به جمشید بر تیره گون گشت روز همی کاست زو فر گیتی فروز

تیره گون گشت روز: کنایه از بدبخت و بیچاره شد / هیبت پادشاهی از او کاسته می شد

تذکر: به جمشید بر: دو حرف اضافه برای یک کلمه

بیت: شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب

پیام: بزرگی و هیبت افراسیاب / تشبیه / اغراق / کوه و دریای آب: تضاد

پیام گنج حکمت:

ذوالنون مصری پادشاهی را گفت: شنیده‌ام فلان عامل را که فرستاده‌ای به فلان ولایت بر رعیت درازدستی می‌کند ...
 علاج واقعه باید قبل از واقعه انجام شود (نه زمانی که کار از کار گذشته باشد)
معادل: سر گرگ باید هم اول برید نه چون گوسفندان مردم درید
 گرگ و گوسفند: تضاد / خزینه: اسم ممال خزانه
 درازدستی کردن: کنایه از ظلم و تجاوز

املاي درس دوازدهم:

- | | |
|--------------------------------|---------------|
| ۱. لعل | ۲. گرز |
| ۳. کوس | ۴. آبنوس |
| ۵. برآهیخت | ۶. ستوه |
| ۷. توس - تهمتن | ۸. زه |
| ۹. هماورد | ۱۰. عنان |
| ۱۱. فسوس | ۱۲. مزیح |
| ۱۳. سزد | ۱۴. سندروس |
| ۱۵. شست | ۱۶. رجز خوانی |
| ۱۷. ذوالنون | ۱۸. رعیت |
| ۱۹. زجر | ۲۰. مصادره |
| ۲۱. مضرت (ضرر - متضرر - مُضَر) | ۲۲. زُحل |
| ۲۳. سلیح = سلاح ≠ صلاح | ۲۴. نعل ≠ نحل |

مای درس

گروه آموزشی عصر

لغات متن درس

www.my-dars.ir

۲. زبان‌آوری: توانا بودن در سخن

- | | |
|----------------------------|-------------------------|
| ۱. چالاکي: چابکی | ۴. کمند: بند |
| ۳. خروش: بانگ | ۶. تنگ: تسمه |
| ۵. ایچ: هیج | ۸. برسان: مانند |
| ۷. کجا: که | ۱۰. بشد: برفت |
| ۹. نبرد جستن: مبارز طلبیدن | ۱۲. بوق: شیپور |
| ۱۱. برآویخت: جنگید | ۱۴. برآهیخت: بیرون کشید |
| ۱۳. گرز گران: گرز سنگین | |

۱۵. غمی: خسته
۱۶. قلب سپاه: میانه سپاه
۱۷. باده: شراب
۱۸. جفت: همدم
۱۹. کارزار: جنگ
۲۰. کمان به زه: کمان آماده
۲۱. رزم آزمای: جنگاور
۲۲. باز: سوی
۲۳. پرخاشجوی: جنگجو
۲۴. نبرده: جنگجو
۲۵. بستانم: بگیرم
۲۶. نازش: فخر - تکبر
۲۷. گران مایه: بارزش
۲۸. سزد: شایسته است
۲۹. خیره خیر: بیهوده
۳۰. رنجه داشتن: آزار رساندن
۳۱. بداندیش: بدخواه
۳۲. گزین کردن: انتخاب کردن
۳۳. چوبه: تیری از جنس چوب خدنگ
۳۴. پیکان: فلز نوک دار
۳۵. مالیدن: لمس کردن
۳۶. شست: زهگیر
۳۷. اندر: در
۳۸. نون: ماهی (ذوالنون: صاحب ماهی - لقب حضرت یونس)
۳۹. ستدن: گرفتن
۴۰. ذوالنون: نام یکی از صوفیان قرن دوم
۴۱. درحال: فوراً
۴۰. دفع: دور کردن

مای درس

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir

درس سیزدهم

۱. چو آگاه شد دختر کز دهم

دختر کز دهم: گردآفرید (پهلوان ایرانی)

همیشه به جنگ اندرون، نامدار

۲. زنی بود بر سان گردی سوار

وصف پهلوانی گردآفرید / بر سان: تشبیه

به جنگ اندرون: در جنگ (دو حرف اضافه برای یک کلمه)

زمانه ز مادر چنین ناورید

۳. کجا نام او بود گردآفرید

اغراق در بی نظیر بودن او

که شد لاله رنگش به کردار قیر

۴. چنان ننگش آمد ز کار هُجیر

هُجیر پهلوانی ایرانی است که در جنگ با سهراب شکست می خورد / به کردار: تشبیه

لاله رنگ: تشبیه

گردآفرید چهره سرخ رنگ او به مانند قیر سیاه شد (شرمساری) = خشمگینی

نبودند اندر آن کار، جای درنگ

۵. بیوشید درع سواران جنگ

لباس جنگی را پوشید و تأخیر شایسته نبود

۶. فرود آمد از دژ به کردار شیر

به کردار شیر: تشبیه / شیر و زیر: جناس ناهمسان

کمر بر میان: کنایه از آماده شدن / اغراق در سرعت و آمادگی / جنگاوری و قدرت

چو رعد خروشان یکی و یله کرد

۷. به پیش سپاه اندر آمد چو گرد

اغراق در سرعت

چو گرد: تشبیه / رعد و یله کرد: تشخیص = استعاره / گرد و کرد: جناس ناهمسان

۸. که گردان کداماند و جنگ آورند
دلیران و کارآزموده سران
سران مجاز از بزرگان

۹. چو سهراب شیر اوژن او را بدید
لب به دندان گزیدن: کنایه از تعجب
لب و دندان: تناسب / شیر اوژن: کنایه از دلاوری / تعجب و شگفتی

۱۰. بیامد دمان پیش گردآفرید
چو دُختِ کمند افکن او را بدید
۱۱. کمان را به زه کرد و بگشاد بر
تَبُد مرغ را پیش تیرش گذر
پیام: قدرت کمانداری و تیراندازی / مرغ را پیش تیرش گذر نَبُد: کنایه در تیراندازی مهارت داشتن
کمان - زه - تیر: تناسب

۱۲. به سهراب بر، تیرباران گرفت
چپ و راست جنگ سواران گرفت
پیام: قدرت پهلوانی
چپ و راست: تضاد و تناسب / گرفت: شروع کرد

۱۳. نگه کرد سهراب و آمدش ننگ
برآشفت و تیز اندر آمد به جنگ
تیز: فوراً / جنگ و ننگ: جناس ناهمسان

۱۴. چو سهراب را دید گردآفرید
که بر سان آتش همی بردمید
۱۵. سرنیزه را سوی سهراب کرد
عنان و سنان را پر از تاب کرد
دو بیت موقوف المعانی

www.my-dars.ir

پیام: اغراق در شدت حمله و قدرت جنگاوری

نیزه و سنان: تناسب / عنان و سنان: جناس ناهمسان / عنان را پر از تاب کرد: کنایه از هیجان و قدرت خود را نشان داد

۱۶. برآشفت سهراب و شد چون پلنگ
جو بدخواه او چاره گر بُد به چنگ
اغراق در شدت جنگ و پهلوانی
سهراب چون پلنگ: تشبیه / چاره‌ای جز جنگ نداشت

زره بر برش یک به یک بردرید

۱۷. بزد بر کمر بند گرد آفرید

بر و بر: جناس همسان / اغراق

یکی تیغ تیر از میان برکشید

۱۸. چو بر زین پیچید گرد آفرید

تیغ و تیز: جناس ناهمسان / میان: مجاز از غلف

نشست از بر اسپ و برخاست گرد

۱۹. بزد نیزه او به دو نیم کرد

اغراق در سرعت و پهلوانی / گرد برخاستن: کنایه از با سرعت تاختن / کرد و گرد: جناس ناهمسان

بپیچید از روی و برگاشت زود

۲۰. به آورد با او بسنده نبود

از روی بپیچید: کنایه از عقب نشینی کردن / توان جنگیدن را با او نداشت

به خشم از جهان روشنایی ببرد

۲۱. سپهبد عنان، ازدها را سپرد

اغراق در سرعت / ازدها: استعاره از اسب

عنان را به کسی سپردن: کنایه از اختیار به دست کسی دادن (افسار اسب را آزاد کرد تا با سرعت تاخت و تاز کند)

بجنبید و برداشت خود از سرش

۲۲. چو آمد خروشان به تنگ اندرش

خود و سر: تناسب (کله خود را از سرش برداشت)

درخشان چو خورشید روی او

۲۳. رها شد ز بند زره موی او

چو: شبیه / موی و او: جناس ناهمسان

روی به مانند خورشید درخشان نمایان شد.

www.my-dars.ir

سر و موی او از در افسر است

۲۴. بدانست سهراب کاو دختر است

سر و موی: تناسب / از در: شایسته

چنین دختر آید به آوردگاه

۲۵. شگفت آمدش، گفت از ایران سپاه

تعجب کرد که از سپاه ایران، دختری به جنگ آمده است

۲۶. ز فتراک بگشود پیچان کمند بینداخت و آمد میانش به بند

سهراب ریسمان خود را باز کرد و آن را پرتاب کرد و کمند به کمر گردآفرید حلقه شد به بند آمدن: کنایه از گرفتار شد / فتراک - بند - کمند: مراعات نظیر

۲۷. بدو گفت کز من رهایی مجوی چرا جنگ جویی تو ای ماهروی؟

تشبیه روی به ماه / جویی و مجو: تضاد / یعنی با من نجات و دوستی کن / ماهروی: استعاره از معشوقه

۲۸. نیامد به دامم به سان تو گور ز چنگم رهایی نیابی، مشور

چنگ: مجاز از دست / به سان: تشبیه / تو مثل گور چابک هستی

۲۹. بدانست کاویخت گردآفرید مر آن را جز از چاره درمان ندید

مر: نشان تأکید که قبل از مفعول یا متمم ذکر می شد / چاره ای جز فریب برایش باقی نماند

۳۰. بدو روی بنمود و گفت ای دلیر میان دلبران به کردار شیر

۳۱. دو لشکر نظاره بر این جنگ ما برین گرز و شمشیر و آهنگ ما

دو بیت موقوف المعانی: اینکه دو لشکر جنگها را ببیند کلی سخن حاشیه می کنند / گرز - شمشیر: تناسب

۳۲. کنون من گشایم چنین روی و موی سپاه تو گردد پر از گفت و گوی

۳۳. که با دختری او به دشت نبرد بدین سان به ابر اندر آورد گرد

موقوف المعانی / روی و موی: جناس ناهمسان / گرد به ابر آوردن: کنایه از شدت جنگ / اغراق / ابر: مجاز از آسمان

۳۴. عنان را بیچید گردآفرید سمند سرافراز بر دژ کشید

تغییر مسیر داد / عنان پیچیدن: کنایه از جهت را عوض کرد

۳۵. در باره بگشاد گردآفرید تن خسته و بسته بر دژ کشید

گردآفرید در حالی که تن و جسمش زخمی بود وارد قلعه شد

خسته و بسته - در و بر: جناس ناهمسان

۳۶. بگفتند کای نیکدل شیرزن

پُر از غم بُد از تو دل انجمن
که هم رزم جستی هم افسون و رنگ / نیامد ز کار تو بر دوده ننگ
دو بیت موقوف المعانی: تو هم جنگیدی و هم حيله و نیرنگ به خرج دادی و با این کار آب روی خاندان را حفظ کردی
رنگ و ننگ: جناس ناهمسان
تو را بهتر آید که فرمان کنی / رخ سوی جایی کردن: کنایه از به آن طرف رفتن که به سمت توران برگردی

۳۷. نباشی بس ایمن به بازوی خویش

خورد گاو نادان ز پهلوی خویش

پیام: از ماست که بر ماست (هر بلایی که سرمان می آید ناشی از کردار خود ماست)
از پهلوی خود خوردن: کنایه از جانب خود آسیب دیدن
خورد: ایهام دارد ۱. می خورد ۲. آسیب می بیند / پهلوی: ایهام دارد ۱. کنار شکم ۲. جانب - جهت
مصراع دوم تمثیل

شعر خوانی (۱۱۰ ات)

۱. چو هنگامه آزمون تازه شد
وقتی زمان آزمون رسید نام ایران دوباره شهرت پیدا کرد
دگر باره ایران، پر آوازه شد

۲. از این خطّه نغز پدرام پاک / وزین خاک جان پرور تابناک

خطّه و خاک: تناسب / خاک و پاک: جناس ناهمسان

۳. از این مرز فرخنده مرد خیز

کنام پلنگان دشمن ستیز

پلنگان: استعاره از دلاوران / مرز: مجاز از کشور

www.my-dars.ir

۴. دگر ره چنان شد هنر آشکار

کز آن خیره شد دیده روزگار

مفهوم سه بیت: میهن پرستی و دلاوری مردان و جوانان وطن
خاک و پاک: جناس ناهمسان / دیده روزگار: تشخیص = استعاره / دیده خیره شد: کنایه از تعجب / اغراق

۵. دلیران و مردان ایران زمین

هژیران جنگ آور روز کین

۶. خروشان و جوشان به کردار موج فراز آمدند از کران فوج فوج

پهلوان و دلیران دسته‌دسته از هر طرف جمع شدند
به کردار موج: تشبیه / موج و فوج: جناس ناهمسان

۷. که اینان ز آب و گل دیگرند

که این دلیران بی نظیرند و حافظ دین هستند
آب و گل: تناسب = مجاز از خلقت

۸. بداندیش را آتش خرمن‌اند

پیام: هیبت و قدرت دلیران
مانند آتش خرمن‌اند: تشبیه / خدنگ: مجاز از تیر / خرمن: استعاره از وجود

۹. فلک در شگفتی ز عزم شماست

پیام: بیان اراده و جنگاوری دلیران
فلک شگفتی: تشخیص: استعاره / فلک و ملک: جناس ناهمسان / عزم و رزم: جناس ناهمسان / اغراق

۱۰. شما را چو باور به یزدان بود

تلمیح به آیه: مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ حَسْبُهُ

املائی درس سیزدهم:

- | | |
|---------------------------------------|--|
| ۱. گزدهم | ۲. قلعه و حصار |
| ۳. مقام و منصب (نصیب - ناصب - انتصاب) | ۴. درع |
| ۵. زره | ۶. رعد |
| ۷. غرنده و مهیب | ۸. سنان |
| ۹. عنان | ۱۰. برخاست: بلند شد (خواست: خواهش کرد) |
| ۱۱. سپهبد | ۱۲. افسر |
| ۱۳. فتراک | ۱۴. نظاره |
| ۱۵. سمند | ۱۶. باره |

۱۸. امثال و حکم

۲۰. خطّه

۲۲. جذبه

۱۷. سحر

۱۹. خارق العاده

۲۱. هژیران

۲۳. هُجیر

لغات درس سیزدهم:

۲. گزدهم: از پهلوانان شاهنامه (فرمانده دژ سپید در زمان کیکاووس)

۴. سالخورده: پیر

۶. نامدار: سرشناس

۸. به کردار: مانند

۱۰. رعد: غرش ابر

۱. گرد: دلیر - یل

۳. توران: سرزمینی است منسوب به تور (پسر فریدون)

۵. هُجیر: پسر گودرز و از پهلوانان زمان کیکاووس

۷. کجا: که

۹. میان: کمر

۱۱. کارآموده: جنگاور

مای درس

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir

درس چهاردهم

بود بقالی و وی را طوطی ای / خوش نوایی سبزی، گویا طوطی / برای او (را: اضافه) / مصرع دوم صفات طوطی
در دکان بودی نگهبان دکان / نکته گفتی با همه سوداگران: با همه مشتریان نکته می گفت
تذکر: واژه سوداگر امروز معنای منفی می دهد.

در نوای طوطیان حاذق بُدی

در خطاب آدمی ناطق بُدی

خوب سخن می گفت و خوش صدا بود

آدمی و ناطق: تناسب

جست از صدر دکان سوی گریخت: با حرکتش شیشه های باارزش روغن را ریخت

از سوی خانه بیامد خواهش / خواهش: تشبیه / به حالت بزرگان نشست

دید پروغن دکان و جامه چرب / بر سرش زد، گشت طوطی کل ز ضرب: از روی ناراحتی ضربه ای به سر طوطی زد که طوطی کچل

شد / چرب و ضرب: جناس ناهمسان / بر و سر: جناس ناهمسان

مر نقال از ندامت آه کرد

روزکی چندی سخن کوتاه کرد

روزکی: ک تصغیر / چند روزی حرف نمی زد

کافتاب نعمتم شد زیر میغ

ریش برمی کند و می گفت ای دریغ

اینکه نعمتم را از دست داد (حسرت خوردن)

ریش بر کردن: کنایه از ناراحتی و تأسف / آفتاب نعمت: اضافه تشبیهی

تا بیابد نطق مرغ خویش را

هدیه ها می داد هر درویش را

به هر درویش (را: اضافه) / هدیه می داد که صدای خود را دوباره بیابد.

تا که باشد کاندر آید او به گفت

می نمود آن مرغ را هر گون شگفت

امیدوار بود که دوباره حرف بزند / شگفت و گفت: جناس ناهمسان

با سر بی مو چو پشت طاس و طشت

جولقی ای سر برهنه می گذشت

درویشی که مثل طاس صاف بود می گذشت

سر و مو: تناسب / چو: تشبیه

بانگ بر درویش زد که هی، فلان

طوطی اندر گفت آمد در زمان

هی: صوت (شبه جمله)

پیام: سنجش نادرست

از چو خود پنداشت صاحب ذلق را

از قیاسش خنده آمد خلق را

پیام: مقایسه و سنجش غلط / خلق و ذلق: جناس ناهمسان

گرچه باشد در نبشتن شیر و شیر

کار پاکان را قیاس از خود مگیر

پیام: قضاوت نکردن براساس ظاهر (به ظاهر قضاوت نکنیم) / شیر و شیر: جناس همسان

کم کسی ز ابدال حق آگاه شد

جمله عالم زین سبب گمراه شد

مقایسه نادرست سبب اغفال انسان می شود (هر کس بزرگان درگاه حق را نمی شناسد)

زین یکی سرگین شد و زان مُشک ناب

هر دو گون آهو خوردند و آب

این یکی خالی و آن پر از شکر

هر دونی خوردند از یک آبخور

پیام: ظاهر ا یکسان هستند و در باطن متفاوت هستند

آهو - گیاه و مشک: مراعات نظیر / مشک و سرگین - خالی و پر: تضاد

نی و شکر: تناسب

فرقشان هفتاد ساله راه بین

صدهزاران اینچنین اشباه بین

پس به هر دستی نشاید داد دست

چون بسی ابلیس آدم روی هست

پیام: ظاهر امور قبول ولی در باطن پست و پلید (به ظاهر قضاوت نکن)

ابلیس و آدم: تضاد / آدمروی: تشبیه / دست دادن به کسی: کنایه از دوستی کردن

هست و دست: جناس ناهمسان / روی و دست: تناسب

همی شاد گردد به بویش روان

بیت: گلاب است گویی به جویش روان

روان و روان: جناس همسان (جاری جان) / جوی و بوی: جناس ناهمسان

وآن که دستی را تو لرزانی ز جاش
لیک نتوان کرد این با آن قیاس

دست کان لرزان بود از ارتعاش
هر دو جنبش آفریده حق، شناس
پیام: ظاهراً شبیه هم ولی در باطن متفاوت
عامل اصلی همه امور خداوند است

معادل: ز یزدان دان نه از ارکان که کوتاه دیدگی باشد که خطی کز خرد خیزد تو آن را از بنان بینی
تحسین و نفرین - قهر و لطف - جور و مهر - جفا و وفا: تضاد / جفا و وفا - پیش و بیش: جناس ناهمسان
تمثیل: از کوزه همان تراود که در اوست / می‌زاید و می‌آید: سجع - جناس / جاهل و عاقل: تضاد

کنج حکمت (۱۱۹)

پیام کلی داستان: با دوستان مروت با دشمنان مدارا (جواب بدی را با نیکی دادن)
پیام: از کوزه همان برون تراود که در اوست = کُلّ اَناءٍ یترشّح بمافیہ
ظاهر از باطن جدا نیست (رنگ رخساره خبر می‌دهد از سرّ ضمیر)
معادل: تن ز جان و جان ز تن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست

املائی درس چهاردهم:

۱. بقال (بقل - بقول = سبزی‌ها)
۲. سوداگر
۳. حاذق
۴. صدر (صدارت - صدور) ≠ صدر
۵. فارغ (فراغت) ≠ فراق
۶. ضرب (ضارب - مضروب)
۷. میغ
۸. دریغ
۹. جولقی
۱۰. تاس
۱۱. قیاس (مقایسه)
۱۲. صاحب دلق
۱۳. سرگین
۱۴. ابلیس
۱۵. حذر (تحذیر)
۱۶. تلطف
۱۷. مسلم
۱۸. عربده
۱۹. سفاهت (سفیہ - سفیه) ≠ صفی: برگزیده
۲۰. انا
۲۱. ترشّح (رشحه)
۲۲. جاهل (جهل - جهالت)
۲۳. قهر و غضب
۲۴. ارتعاش (رعشه - مرتعش)
۲۵. مُشک ≠ مُشک: انبان - کیسه

درس شانزدهم

۱. مخور طعمه جز خسروانی خورش که جان یابدت زان خورش، پرورش

پیام: مثل بزرگان زندگی کردن (تأثیر غذا در جسم و روح)

خسروانی: ایهام دارد ۱. منسوب به خسرو ۲. شاهانه

به از عمر هفتاد و هشتاد سال

۲. دمی آب خوردن پس از بدسگال

پیام: آسودگی بعد از مرگ دشمن

آب خوردن: کنایه از اندکی آسایش داشتن (اندکی عمر بعد از دشمن بهتر از عمر طولانی است)

هفتاد و هشتاد: جناس ناهمسان تناسب

گر ذوق نیست تو را کژ طبع جانوری

۳. اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب

پیام: تأثیر شعر و موسیقی در همه مخلوقات / عرب و طرب: جناس / تو مانند جانور: تشبیه

اشتر به شعر عرب: تشخیص = استعاره

مرا معلم عشق تو شاعری آموخت

۴. همه قبیله من عالمان دین بودند

پیام: عشق مرا شاعر کرد (نه علم) / با اینکه همه بستگان من از شعر و شاعری به دور بودند ولی من شاعری را انتخاب کردم

۵. حسودان تنگ نظر و عنودان بدگهر وی را به می و معشوق و لهو و لعب کشیدند

پیام: دوری از همنشینی بد

معادل: بیاموزمت کیمیای سعادت / هم صحبت بد جدایی جدایی عصر

تنگ نظر: کنایه از کسی که تحمل موفقیت دیگران را ندارد.

www.my-dars.ir

۶. فی الجملة نماند از معاصی مُنکری که نکرد و مُسکری که نخورد

تضمین از گلستان سعدی: یعنی هر کار زشت و پلیدی را انجام داد / نکرد - نخورد: سجع

۷. بیدل گمان مبر که نصیحت کند قبول / من گوش استماع ندارم امن تقول؟

پیام: نصیحت و پند در من تأثیرگذار نیست

۸. کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید / قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام
پیام: تابع قضا و قدر بودن (در مقابل مرگ که تقدیر است رهایی وجود ندارد)
کبوتر و دانه - آشیان - دام: تناسب / آشیان و دام: تضاد

۹. زینهار از قرین بد زینهار و قنار بنا عذاب النار
پیام: دوری از همنشین بد / تضمین از آیه ۲۱۱ سوره بقره / آیه ۱۶ سوره آل عمران

۱۰. با بدان کم نشین که صحبت بد / گر چه پاکی تو را پلید کند
آفتابی بدین بزرگی را / لگه‌ای ابر ناپدید کند
پیام: پرهیز از همنشینی با انسان‌های پست و پلید
آفتاب مجاز از خورشید / پاک و پلید: تضاد / آفتاب و ابر: تضاد

۱۱. هر آن که گردش گیتی به کین او برخاست / به غیر مصلحتش رهبری کند ایام
پیام: تابع قضا و قدر بودن (تقدیرگرایی) / ایام رهبری کند: تشخیص = استعاره

۱۲. همه وجود نقش دیوار و چه آدمی که با او سخنی ز عشق گویند و در او اثر نباشد
پیام: هر کس عاشق نیست مرده‌ای است
معدال: اندر دل بی‌وفا غم و ماتم باد / آن را که وفا نیست ز عالم کم باد
هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق / ثبت است بر جریده عالم دوام ما

گروه آموزشی عصر

نکات درس خسرو

۱. نصاب‌الصبيان: کتابی از ابونصر خواهی www.my-dars.ir

۲. گرد برانگیختن: کنایه از مبارزه کردن

۳. چشمه‌ای از چیزی بودن: کنایه از نمونه‌ای از چیزی

۴. جهان تیره شد پیش آن نامدار: تضمین و کنایه از نابینا شدن



۵. سپر انداختن: کنایه از تسلیم شدن



۶. در شهناز شوری به پا کرده

شهناز: ایهام تناسب ۱. نام شخص ۲. دستگاه موسیقی / شور: ۱. غوغا ۲. دستگاه شور



۷. آن خشت بود که پرتوان زد: کنایه از زیاده‌گویی



۸. دم برنیورد: کنایه از سکوت کردن



۹. مرد میدان بودن: کنایه از قدرت و توانایی داشتن



۱۰. کمیتش لنگ بود: کنایه از ضعیف و ناتوان بودن



۱۱. باب دندان بودن: کنایه از مطابق میل



۱۲. چشمه ذوق خشک نشده بود: کنایه از خوش ذوقی (اضافه تشبیهی)



۱۳. صدای گرم: حس آمیزی



۱۴. سنگدل: کنایه از بی‌رحم



۱۵. قربان و صدقه رفتن: کنایه از کلماتی از روی لطف و مهربانی گفتن



۱۶. او را از میدان قهرمانی به منجلا ب فساد کشید.

پیام: از عرش به فرش رسیدن / منجلا بفساد: اضافه تشبیهی

۱۷. جان سپردن: کنایه از مردن

۱۸. لاف از سخن چو در توان زد آن خشت بود که پر توان زد

پیام: توصیه به سخن کم و باارزش و پرهیز از سخن زیاد و بی ارزش

معادل: صدفوار گوهرشناسان راز دهان جز به لؤلؤ نکردند باز

املاي درس شانزدهم

- | | |
|---|---|
| ۱. بدیهه و ارتجال | ۲. بلیغ و رسا ≠ رتا |
| ۳. سبک تقریر | ۴. نصاب الصبیان |
| ۵. حُجَب: شرم و حیا (محبوب) / عُجَب: خودپسندی | ۶. موسوم |
| ۷. ضربت | ۸. غالب: چیره (مغلوب) / قالب: محتوا (مقلوب) |
| ۹. مغلوب | ۱۰. مخذول (خذلان) |
| ۱۱. استرحام | ۱۲. بسمل (ذبح کردن) |
| ۱۳. بدسگال | ۱۴. زنگاری |
| ۱۵. وقار (موقر) | ۱۶. طمانینه |
| ۱۷. تصدیق | ۱۸. صدقه (تصدق) |
| ۱۹. عتاب | ۲۰. تلاوت (تالی) |
| ۲۱. طرب | ۲۲. طبع (مطبوع) / تبع: متبوع |
| ۲۳. مألوف | ۲۴. ضمایم (ضمیمه) |
| ۲۵. تعلیقات | ۲۶. سوغات |
| ۲۷. ضامن | ۲۸. مطربی |
| ۲۹. قوی پنجه | ۳۰. لعب (ملعبه) |
| ۳۱. عنودان بدگهر | ۳۲. منکر ≠ مُنکر |
| ۳۳. مسکرات (سکرات - سُکر) | ۳۴. پرفروغ |
| ۳۵. استماع (سمع - سماع) | ۳۶. قریحه (قرایح) |
| ۳۷. قدر: تقدیر / غدر: خیانت | ۳۸. پلاس |
| ۳۹. نقیصه پردازان | ۴۰. حذر ≠ حضر (ماندن) |

۴۲. طرّار
۴۴. صندوقچه
۴۶. سدید

۴۱. زینهار
۴۳. طرفه
۴۵. لوامع (لامع)

لغات متن درس:

۱. رسا: بلیغ
۲. مبلغی: اندکی
۳. احسنت: آفرین
۴. از بر کردن: حفظ کردن
۵. نصاب: حد - مرجع
۶. صبیان (جمع صبی): کودکان
۷. نصاب الصیان: کتابی از ابونصر فراهی
۸. دی: روز گذشته
۹. سرای: خانه
۱۰. می شدم: می رفتم
۱۱. برزن: محلّه - کو
۱۲. محاوره: با هم سخن گفتن
۱۳. دیده: چشم
۱۴. نواخت: زد
۱۵. سپر انداختن: کنایه از تسلیم شدن
۱۶. غالب: چیره - پیروز
۱۷. دشنه: خنجر کوتاه
۱۸. حلیم (هلیم): اسم ممال حلام
۱۹. طعمه: خوردنی
۲۰. خسروانی: در شأن پادشاهان
۲۱. خورش: غذا - طعام
۲۲. کُرک: پشم نرم
۲۳. وقار: سنگینی - بزرگواری
۲۴. حالت: سرمستی
۲۵. طرب: شادمانی
۲۶. دم برنیاوردن: کنایه از سخن نگفتن
۲۷. رهاورد: سوغات - تحفه
۲۸. خودسر: لجوج - گستاخ
۲۹. قوی پنجه: کنایه از قدرتمند
۳۰. بدذات: بدگهر: بداصل - بدذات
۳۱. لعب: بازی
۳۲. فی الجمله: خلاصه
۳۳. قریحه: طبع - ذوق
۳۴. نقیضه: تقلید طنز گونه
۳۵. لوامع (جمع لامع): درخشنده - پرتوهای درخشان
۳۶. سدید: راست و درست
۳۷. مودن: اذان گو
۳۸. ملال: خستگی
۳۹. دیار: سرزمین
۴۰. دراز گوش: خر
۴۱. قرین: همدم - همنشین
۴۲. زینهار: شبه جمله آگاه باش

درس هفدهم

۱. تو را جنوب نامیدم ای که ردای حسین را بر دوش و خورشید کربلا را ...

پیام: تمجید از مقام شهید و الهام گرفتن از شهادت امام حسین (ع)

خورشید کربلا: استعاره از امام حسین (ع)

۲. ای سرخ گل که فداکاری پیشه کردی

پیام: ایثار و از خودگذشتگی / سرخ گل: استعاره از وطن

۳. ای سرزمینی کز خاکت / خوشه‌های گندم می‌روید و پیامبران برمی‌خیزند

پیام: اینکه سرزمین فلسطین جایگاه پیامبران است

۴. ای کشتی‌های صیادی که مقاومت پیشه کرده‌اید ای ماهی دریا ...

پیام: استقامت تمام مردم در مقابل دشمنان / تشخیص = استعاره / ماهی - دریا - کشتی - صیاد: مراعات نظیر

۵. تو را آب و خوشه‌ها و ستاره غروب نامیدم ... شگفتی و تغییر نامیدم

پیام: تمجید و بزرگداشت سرزمین / تشبیه

۶. تو را جنوب نامیدم ای چون سبزه برآمد از دفتر روزگاران ...

ستایش سرزمین / دفتر روزگاران: اضافه تشبیهی

۷. ای سرور باران‌ها و فصل‌ها / تو را عطری نامیدم ...

ای سرور باران: استعاره از سرزمین / ستایش و تمجید از وطن

۸. دریا متنی نیلگون است / که علی آن را می‌نویسد

پیام: اینکه کلام و درد دل‌های علی (ع) حد و پایانی نداشت / تشبیه (دریا مانند متنی)

۹. و مریم هر شب، روی شن‌ها / به انتظار مهدی می‌نشیند
اشاره به فلسفه ظهور در همهٔ ادیان / تلمیح



۱۰. و گل‌هایی را می‌چیند که از انگشتان شهیدان می‌رویند
پیام: اینکه راه شهدا ادامه دارد.



۱۱. روستایی که با (صدر) ش با سینه‌اش از شرافت خاک ... دفاع
پیام: دفاع از نام و آبرو / تشخیص



۱۲. در زمانه سقوط و ویرانی جز تو کسی نمانده است که در زندگی ما نخل و عنب و تاکستان بکارد ...
پیام: انتظار یاری و کمک / نخل و عنب: نماد امید



پیام داستان تیمور لنگ:
سرانجام نیک بزرگان و پایان نحس انسان‌های ظالم



املاهای درس:

۱. خار: تیغ
۲. خوار: بی‌ارزش (آسان)
۳. معرکه
۴. صدر: سینه
۵. عنب: انگور
۶. سمفونی: قطعهٔ موسیقی
۷. سقوط
۸. مزار: آموزشی عصر
۹. جذبه
۱۰. اسرار: جمع سرّ
۱۱. اصرار: پافشاری
۱۲. معبد
۱۳. تاتار و قره قوم
۱۴. نزار: قبانی

www.mydars.ir

لغات درس هفدهم:

- | | |
|---------------------------------------|---|
| ۱. بر: آغوش | ۲. سپیده‌دم: هنگام سحر |
| ۳. برآمدن: بالا آمدن | ۴. دیرین: کهن |
| ۵. فروزان: درخشان | ۶. برگیریم: برداریم |
| ۷. نیلگون: به رنگ نیل | ۸. معرکه: محل جنگ |
| ۹. صدر: سینه | ۱۰. کرامت: بزرگی |
| ۱۱. نخل: درخت خرما | ۱۲. سمفونی: قطعه موسیقی که توسط یک ارکستر کامل نواخته می‌شود. |
| ۱۳. مزار: محل زیارت - گور | ۱۴. نامدار: مشهور |
| ۱۵. گشود: فتح کرد | ۱۶. جذبه: کشش قلبی |
| ۱۷. اسرارآمیز: رازآلود - پر رمز و راز | ۱۸. خواست: اراده کرد |
| ۱۹. خاست: بلند شد | ۲۰. معبد: پرستشگاه |
| ۲۱. آرمیدن: آسودن | |

مای درس

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir

درس هجدهم

۱. توجه و غرق شدن در مخلوقات، انسان را از خدا دور می‌کند.

(همین که آفریده‌ای نگاهمان را به خویش معطوف کند ما را از راه آفریدگار برمی‌گرداند)

۲. خدا همه جا حضور دارد (جهان قرآن مُصَوِّر است)

(خدا در همه جا هست اما در همه جا حضور دارد)

۳. ناگاه بودن از امکانات داشته

(تو به کسی مانند خواهی بود که برای هدایت خویش در پی نوری می‌رود که خود به دست دارد)

۴. عدم دلبستگی به چیزی

(همچنانکه می‌گذری به همه چیز نگاه مکن و در هیچ‌جا درنگ مکن)

۵. دیدگاه را باید عوض کرد چشم‌ها را باید شست جور دیگر باید دید

(ای کاش «عظمت» در نگاه تو باشد و نه در آن چیزی که بدان نگاه می‌کنی)

۶. کسی بار گناه دیگری را بر دوش نمیکشد.

(اعمال ما وابسته به ماست همچنانکه روشنایی فسفر به فسفر)

۷. ایستادن در مقابل مشکلات مقام انسان را بالا می‌برد.

(راست است که اعمالمان ما را می‌سوزاند، اما برایمان شکوه و درخشش به ارمغان می‌آورد)

www.my-dars.ir

۸. بخشش بدون چشمداشت و انتظار

(آسمانی که پس از بارش باران، صاف و روشن است)

۹. راضی بودن به رضای او

(منتظر هر آنچه به سویت می‌آید باش و جز آنچه به سویت می‌آید آرزو مکن)

۱۰. ارزش تجربه و ارجحیت یقین بر شک و گمان

(برای من «خواندن» اینکه شن‌های ساحل نرم است بس نیست، می‌خواهم که پاهای برهنه‌ام آن را حس کنند)

۱۱. انسان کشش به زیبایی دارد.

(هرگز هیچ زیبایی لطیفی را در این جهان ندیده‌ام که بی‌درنگ نخواستہ باشم، تمامی مه‌رم را نثارش کنم)

۱۲. به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم، که همه عالم از اوست

پیام: وجود خدا را در همه مخلوقات احساس کردن / خرم: تکرار

۱۳. بسوز ای دل که تا خامی نیاید بوی دل از تو کجا دیدی که بی‌آتش، کسی را بوی عود آید

پیام: تحمل سختی مقام انسان را بالا می‌برد.

ای دل: تشخیص = استعاره / استفهام انکاری

۱۴. غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را

پیام: خدا در همه جا حضور دارد (جهان قرآن موصور است)

نکات املاء:

۱. ناتانائیل: خداداد - موهبت

۳. فسفر

۵. تصاحب

۷. پگاه

۹. هویدا

۱۱. تزار

۱۳. رایزنان

۱۵. کرت: هریک از بخش‌های مساوی یک مزرعه یا یک باغچه

۲. معطوف

۴. ارمغان

۶. تمایز

۸. مائده

۱۰. ابصار (بصر)

۱۲. تضمین

۱۴. راهب

۱۶. چمباتمه

مای درس

گروه آموزشی عصر

www.dars.ir

لغات درس هجدهم:

۱. ناتائیل: در زبان عبری به معنی «خداداد - موهبت»
۲. معطوف: متمایل
۳. درنگ: مکث - توقف
۴. ارمغان: هدیه - تحفه - سوغات
۵. نیلگون: به رنگ نیل
۶. تصاحب: صاحب شدن - تملک
۷. قایل شدن: باور داشتن
۸. شامگاه: هنگام شب
۹. فرو مُردن: خاموش شدن چراغ
۱۰. پگاه: صبح زود
۱۱. هویدا: روشن - آشکار
۱۲. أبصار (جمع تبصر): دیده‌ها
۱۳. قلمرو: حوزه حکومت
۱۴. تضمین: بر عهده گرفتن
۱۵. رای زدن: مشورت کردن
۱۶. کشیش: روحانی مسیحی
۱۷. ناهمگون: متفاوت
۱۸. فرزانیگی: دانایی
۱۹. ژنده: کهنه - قدیمی
۲۰. بخشودن: عفو کردن
۲۱. چمباتمه: نوعی از حالت نشستن که کف پا را بر زمین بگذارند و زانوها را در بغل بگیرند.
۲۲. صفت: ویژگی - خوی
۲۳. الطاف: مهربانی‌ها
۲۴. منگار: ننویس
۲۵. کرم: سخاوت
۲۶. پای دار: حمایت کن
۲۷. مگذار: رها مکن
۲۸. خواجه: شیخ - سرور
۲۹. انصار: یاری‌کنندگان

نیایش (الهی)

۱. الهی به حرمت آن نام که تو خوانی و به حرمت آن صفت که تو چنانی، دریاب که می‌توانی پیام: یاری خواستن از خدا / خوانی - چنانی - می‌توانی: سجع

گروه آموزشی عصر

۲. الهی، عاجز و سرگردانم نه آن چه دارم دانم و نه آن چه دانم دارم پیام: عدم شناخت نسبت به امور داشته / عاجز بودن از استعدادها و نعمت‌هایی که از سوی خداوند است / خداوند مالک حقیقی همهٔ امور است.

سرگردانم - دانم - دارم: سجع / دارم و دانم: جناس

۳. الهی در دل‌های ما جز تخم محبت مکار و بر جان‌های ما جز الطاف و مرحمت خود منگار و برکت‌های ما جز باران رحمت خود مبار

پیام: از خداوند خواهان عشق و رحمت داشتن

تخم محبت - باران رحمت: اضافه تشبیهی / کشتها: استعاره از اعمال
تخم - کاشتن - کشت - باران: مراعات نظیر

۴. به لطف ما را دست گیر و به کرم پای دار

پیام: از خداوند خواهان یاری و کمک بودن / دست گرفتن: کنایه از کمک کردن

۵. الهی حجابها را از راه بردار و ما را به ما مگذار

پیام: توکل به خدا / خواهان معنویت و بصیرت بودن

حجاب: استعاره از امور مادی و دنیوی

مای درس

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir